

مبنای انتصاب

محسن کدیور

چکیده

مبنای انتصاب از سوی شارع مقدس پایه چهار نظریه از نظریه های دولت در فقه شیعه می باشد. در این رساله، انتصاب از چهار زاویه مورد بحث قرار گرفته است.

اول: از زاویه مبادی تصویری. مراد از انتصاب چیست؟ انتصاب با تعیین شرائط از سوی شارع، جعل حکم بر موضوع، وکالت از سوی امام (ع)، وصایت، نیابت، اذن، وراثت، تفویض و نیز انتخاب از سوی مردم چه تفاوتی دارد؟ فصل اول عهده دار ترسیم معنای انتصاب است و با تفکیک نصب عام از نصب خاص و بیان ویژگی های نصب عام پایان می پذیرد.

دوم: از زاویه مبانی تصدیقی. ادله انتصاب چیست؟ روایات دال بر انتصاب فقیهان به ولایت بر مردم مورد تحلیل انتقادی قرار گرفته و میزان دلالت آنها به امر نصب مشخص شده است. ضمناً به این سوال پاسخ داده شده، آیا بر امر انتصاب دلیل معتبر عقلی، قرآنی یا اجماع نیز داریم یا نه؟

سوم: از زاویه امکان وقوعی انتصاب. با توجه به نصب بالفعل همه فقیهان از سوی شارع بر فرض تمامیت ادله انتصاب، لزوم تعیین فقیه واحد به عنوان ولی امر مطرح میشود. سه طریق برای تعیین ولی فقیه از بین فقهای متعدد مورد بحث و نقد قرار گرفته و در انتها به بحث از امکان وقوعی نصب یا امتناع آنها و لزوم انتخاب پرداخته شده است.

چهارم: از زاویه حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران. با توجه به اهمیت آراء بنیانگذار جمهوری اسلامی، بخشی به بررسی آراء حضرت امام خمینی (ره) از حیث دلالت به انتصاب اختصاص داده شده و بالاخره با تحلیل آراء خبرگان قانون اساسی به این سوال کلیدی پاسخ داده شده است: قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران از کدام مبنا دفاع می کند: انتصاب یا انتخاب؟

یکی از مهمترین مباحث اندیشه سیاسی اسلامی بحث مشروعیت است. در بحث مشروعیت، فقیهان شیعه در دو امر اتفاق نظر دارند: یکی لزوم سازگاری مشروعیت و حقانیت حکومت بر مسلمانان با مبانی دین، و دیگری پذیرش خداوند تعالی به عنوان منبع ذاتی و وحید مشروعیت. علیرغم اتفاق نظر اکثریت قریب به اتفاق فقیهان شیعه در وجه مشروعیت حکومت‌های عصر حضور معصوم (عج)، نظریه های دولت در فقه شیعه در عصر غیبت معصوم (ع) بر اساس مبنای مشروعیت به دو دسته تقسیم می شود: نظریه های مبتنی بر 'مشروعیت الهی بلاواسطه' و نظریه های مبتنی بر 'مشروعیت الهی مردمی'. این دو مبنا در پاسخ به سؤال بنیادی ذیل شکل می گیرد: آیا در عصر غیبت معصوم (عج) خداوند حق حاکمیت بر مردم را به فرد یا صنف خاصی داده یا این حق و حق تعیین سرنوشت را در چهار چوب اهداف دین و سازگار با احکام شرع به امت اسلامی تفویض کرده است؟ به عبارت دیگر: آیا رضایت و رای امت اسلامی در صورتی که با اهداف دین و تعالیم شرع ناسازگار نباشد، در مشروعیت حکومت دخالت دارد؟

بر مبنای 'مشروعیت الهی بلاواسطه'، ولایت الهی در تدبیر امور اجتماعی و مدیریت سیاسی جامعه مستقیماً به پیامبر اسلام (ص) تفویض شده است و پس از ایشان امامان معصوم (علیهم السلام) به ولایت سیاسی بر امت منصوب شده اند. در عصر غیبت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) فقیهان عادل از سوی امام معصوم (عج) عهده دار اداره جامعه اند. ولایت الهی مستقیماً به فقیهان عادل تفویض شده است و امت اسلام واسطه تفویض ولایت الهی نیستند. بلکه فقیهان عادل خلیفه خداوند بر روی زمین، نایب پیامبر (ص) منصوب از جانب امام (ع)، به ولایت بر مردم می باشند. فقیهان عادل از جانب خداوند موظف به هدایت قدرت سیاسی در جهت اهداف دین هستند. رای، خواست و رضایت مردم در مشروعیت حکومت دخالتی ندارد. مردم موظفند اوامر فقیهان را بپذیرند و از ایشان اطاعت کنند. حکومت و تدبیر امور سیاسی 'وظیفه' فقیهان است و اطاعت

تکلیف مردم. فقیهان عادل با اتکاء به فقه غنی شیعه و تکیه بر ملکه ربانی عدالت بر مبنای مصلحت امت اسلامی حکم می رانند. در میان فقیهانی که در زمینه دولت در فقه شیعه بحثی ایجابی ارائه کرده اند اکثریتشان به نظریه 'مشروعیت الهی بلاواسطه' معتقدند. بر مبنای مشروعیت الهی بلاواسطه چهار نظریه در باب دولت در فقه شیعه عرضه شده است:

- ۱- نظریه سلطنت مشروعه، یا ولایت انتصابی فقیهان در امور حسیه (شرعیات) و سلطنت مسلمان ذی شوکت (در عرفیات).
- ۲- نظریه ولایت انتصابی عامه فقیهان.
- ۳- نظریه ولایت انتصابی عامه شورای مراجع تقلید.
- ۴- نظریه ولایت انتصابی مطلقه فقیهان.

درک دقیق تر این چهار نظریه در گرو پاسخگویی به چهار سوال اصلی است:

سوال اول: شارع چه نوع حکومتی به حاکم الهی تفویض کرده است؟ حکومت

الهی چگونه حکومتی است؟ حاکم الهی با مردم چه رابطه ای دارد؟

سوال دوم: شارع در چه محدوده ای به حاکم الهی اختیار داده است؟ قلمرو

حکومت الهی تا کجاست؟

سوال سوم: شارع به چه نحوی حاکم الهی را به حکومت رسانیده است؟ حاکم

الهی با شارع چه رابطه ای دارد؟

سوال چهارم: شارع چه کسانی را بر مردم حاکم کرده است؟ حاکم الهی چه

شرائطی دارد؟

هر چهار سوال با 'شارع' آغاز می شود، چرا که در نظریه های مبتنی بر مشروعیت

الهی بلاواسطه، شارع محور و مبدا همه مسائل می باشد. ضمناً این سئوالات مستقل از

یکدیگرند و هیچیک ما را از دیگری بی نیاز نمی کند، در عین اینکه به هم مرتبطند و

درهم موثر.

پاسخ هر چهار نظریه به سوال اول - نوع حکومت - 'ولایت' (حکومت ولایی)

است.

پاسخ هر چهار نظریه به سوال دوم - قلمرو حکومت الهی - متفاوت است این سه نظریه محدوده اختیارات حاکم الهی را به ترتیب امور حسبیه، امور عمومی (نظریه دوم و سوم) و اختیارات مطلق می دانند.

پاسخ هر چهار نظریه به سوال سوم - نحوه به حکومت رسیدن حاکم الهی - انتصاب از سوی شارع است.

پاسخ هر چهار نظریه به سوال چهارم - شرائط حاکم الهی - 'فقاہت' است. در نظریه سوم علاوه بر آن، شرط مرجعیت نیز معتبر می باشد.

با توجه به ثنویت نظریه اول، مباحث مرتبط با نظریه های دولت مبتنی بر مشروعیت الهی بلاواسطه در چهار محور مشترک و سه محور اختصاصی سامان می یابد:

محور اول: ولایت

محور دوم: قلمرو اختیارات حاکم الهی (حسبیه، عامه، مطلقه)

محور سوم: انتصاب

محور چهارم: فقاہت

محور پنجم: سلطنت مسلمان ذی شوکت در عرفیات

چهار محور اول مشترک بین هر چهار نظریه است و محور اخیر مختص نظریه اول است.

محور ششم: چگونگی راس هرم قدرت از حیث انفراد و تعدد (ولایت شورایی)

محور هفتم: تخییر یا ترتیب یا تعیین شیوه ولایت شورایی. دو محور اخیر مختص نظریه سوم است.

در هر یک از محورهای یاد شده سه بحث قابل مطرح شدن است:

اول: بحث از مبادی تصویری

دوم: بحث از مبانی تصدیقی

سوم: بحث از لوازم و پیامدها

موضوع این مقاله بحث حول محور سوم یعنی 'انتصاب است. به عبارت دیگر این

مقاله در مقام پاسخگویی به سوال سوم است: شارع به چه نحوی حاکم الهی را به حکومت

رسانیده است؟ حاکم الهی با شارع چه رابطه ای دارد؟ ما در این مقاله صرفاً به 'انتصاب

فقیهان' می پردازیم و بحث از شق دوم نظریه اول - یعنی نحوه به سلطنت رسیدن مسلمان

ذی شوکت را به مجال و مقامی دیگر وا می گذاریم. لذا بحث از ولایت، فقاہت و اطلاق قلمرو از حوزه این مقاله بیرون است.

این مقاله از چهار فصل تشکیل شده است. در فصل اول به بحث از مبادی تصویری انتصاب می پردازیم و می کوشیم با مقایسه انتصاب با دیگر طرق متحمل، رابطه شارع مقدس و حاکم الهی و نیز ویژگی های نصب عام در مقایسه با نصب خاص، تصویری روشن از انتصاب ارائه کنیم. در فصل دوم بحث از مبانی تصدیقی انتصاب مطرح می شود در این فصل با تامل در تمامی ادله ولایت فقیه کوشش می شود مقدمات دال بر انتصاب فقیهان به ولایت مشخص شده مورد بررسی و نقد قرار گیرد و در نهایت میزان قوام پایه های انتصاب در ادله اربعه عیان گردد. فصل سوم به بحث درباره امکان وقوعی انتصاب اختصاص دارد. در این فصل با بررسی و نقد شبهه امتناع نصب در مقام ثبوت، به بحث از امکان تحقق نصب می پردازیم و نحوه تعیین فقیه واحد را از بین فقیهان متعددی که همگی صاحب ولایت فعلیه هستند مورد تامل، بررسی و نقد قرار می دهیم و به این سوال پاسخ می دهیم که آیا بدون تسک به انتخاب میتوان از انتصاب در مقام وقوع و تحقق دم زد؟ در فصل چهارم دوازم را مورد بررسی قرار می دهیم یکی امام خمینی ره و مسئله انتصاب و دیگری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و مسئله انتصاب. در این دو امر کوشش می شود موضع بنیانگذار جمهوری اسلامی و نیز دو تقریر قانون اساسی حول این امر مهم تدوین و در نهایت مورد تحلیل قرار گیرد.

منابع بحث کتابهای دست اول فقیهان شیعه می باشد. روش بحث تحلیل انتقادی است. مطالعه این بحث برای معتقدین و منکران مبنای انتصاب این فائده را خواهد داشت که حداقل با محلهای نزاع به شکل روشن و مشخص آشنا شوند. نگارنده پیشاپیش دست صاحب نظرانی را که با نقد علمی آراء ارائه شده در این مقاله، بر او منت می نهند به گرمی می فشارد و باروری اندیشه والای جمهوری اسلامی را رهین چنین تحلیلهای و نقدهایی می داند.

فصل اول: مبادی تصویری انتصاب

قبل از پرداختن به براهین و ادله نصب می باید تصویر منقح و روشنی از نصب ارائه کنیم تا معلوم شود معتقدین به ولایت انتصابی فقیهان چه چیزی را اثبات می کنند و

منتقدین چه امری را انکار می کنند. این فصل کوششی است برای تحریر محل نزاع در بحث انتصاب.

انتصاب نوعی رابطه بین حاکم الهی و شارع می باشد، اما تنها رابطه ممکن نیست. رابطه بین حاکم الهی و شارع را به انحاء دیگری نیز می توان تصور کرد. آشنایی با انواع مختلف رابطه حاکم الهی و شارع باعث می شود ما دقیق تر انتصاب و مقومات آن را بشناسیم و از خلط نصب با دیگر صور محتمله اجتناب کنیم.

رابطه بین حاکم الهی و شارع به نه صورت مختلف قابل تصور است: ابداع و امانت، وکالت و نیابت، اذن، تفویض، خلافت، وراثت، وصایت، جعل حکم بر موضوع و نصب. این صورت محتمله را بر اساس تقسیمات رایج فقهی می توان به سه دسته تقسیم کرد:

دسته اول: روابطی که نوعی عقد بین شارع و حاکم الهی محسوب می شوند.

دسته دوم: روابطی که نوعی ایقاع از جانب شارع مقدس به حساب می آیند.

دسته سوم: روابطی که نه عقدند و نه ایقاع.

۱- رابطه حاکم و شارع بر مبنای عقد

دسته اول: اگر حاکم الهی را طرف عقد با شارع مقدس بدانیم، این رابطه یا ودیعه و امانت است یا وکالت و نیابت.

صورت اول: ابداع و امانت. شارع مقدس امت مرحومه را به عنوان امانت و ودیعه در اختیار فقیهان عادل نهاده است. شارع مقدس مودع، فقیهان عادل مستودع و مردم ودیعه اند. حاکم الهی موظف است این امانت الهی را حفظ نموده، به صاحب اصلیش امام عصر (عج) تحویل دهد. حفظ این امانت الهی تنها با تصدی امور امت بر مبنای شرع انور میسر است. ودیعه عقدی جایز بین شارع و حاکم الهی است. نصوص ذیل می تواند از جمله مستندات فقهی این صورت باشد:

ایه شریفه ^۱ ان الله یا مرکز ان تودوا الامانات الی اهلها و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل ^۲ حدیث شریف منقول از رسول اکرم (ص): ^۳ الفقهاء امناء الرسل مالک یدخلوا فی الدنیا، ^۴ روایت علل الشرایع از امام علی بن موسی الرضا (ع): ^۵ ولا یقوم الا بان یجعل علیهم فیہ امیناً یمنعهم من التعدی و الدخول فیما حظر علیهم ^۶ و نامه امیر المومنین (ع) به عمر بن ابی سلمه مخزومی: ^۷ فلقد احسنت الولاية و ادیت الامانه ^۸

صورت دوم: وکالت و نیابت. وکالت عقدی جایز بین موکل و وکیل است. وکالت در اموری که سر زدن آنها از موکل شرعاً جایز است میسر می باشد. در وکالت فعل وکیل در حکم فعل موکل محسوب می شود. با موت موکل وکالت ساقط و وکیل عزل می شود. می توان موکل را شارع، و فقیهان عادل را وکیلان ایشان (نه وکیلان مردم) دانست. از آنجا که برای بقای وکالت می باید موکل در قید حیات باشد، موکل را می توان امام زمان (عج) دانست. امام عصر (عج) فقیهان عادل را به وکالت از سوی خود متصدی امور امت نموده است و فقیهان عادل این مهم را پذیرفته اند. میر فتاح حسینی مراغی (م ۱۲۵۰ ق) احتمال توکیل از معصوم (ع) را نخستین بار در این مساله مطرح کرده است.^۶ فاضل در بندی (م ۱۲۸۵ ق) نیز برای اولین بار احتمال وکالت از جانب امام زمان (عج) را ذکر نموده است.^۷ هر چند بعید است آنها این نظریه را پذیرفته باشند. صاحب جواهر (م ۱۲۶۶ ق) در انتهای کتاب خمس ضمن گلایه از اینکه مباحث ولایت فقیه در کلام اصحاب به نحو وافی تحریر نشده است از جمله می نویسد: «آ و مشخص نکرده اند که ولایت حاکم در غیر باب حسبه [آیا انشاء ولایت و نصب از جانب خداوند بر لسان امام (عج) است یا به عنوان نیابت و وکالت از او؟ »^۸

وی سپس در اقسام وکالت از جانب امام بحث می کند.

واژه دیگری که گاه مترادف با وکالت استعمال می شود «نیابت» است. مراد از نیابت این است که شارع، فقیهان عادل را جانشین و نایب خود در تصدی امور امت نموده باشد. نواب خاصه امام زمان (عج) چهار نفر بوده اند و نواب عامه ایشان نیز فقیهان عادل می باشند. در فقه شیعه، نیابت در مواردی مطرح شده است: از جمله نیابت در حج از حی عاقل از مناسک، و نیز نیابت از میت در نماز و روزه فائده وی،^۹ با انجام عمل از سوی نایب که می تواند تبرعی یا با اجرت باشد، عمل عبادت از منوب عنه ساقط می گردد. فقیهان در ابواب عبادات غالباً از واژه «نیابت» استفاده کرده اند و در ابواب دیگر بیشتر «وکالت» را استعمال کرده اند. در بحث فقیه گاهی نیز نایب به معنای «منصوب» استعمال شده است.^{۱۰}

در هر صورت امانت و وکالت به عنوان رابطه بین حاکم الهی و شارع، علی رغم محتمل بودن در مقام ثبوت و ذکر آنها از سوی بعضی فقیهان، به اشکالاتی مبتلا هستند:
اولاً: عقد فارغ از ایجاب، محتاج قبول است. این قبول کی و کجا از سوی فقیهان عادل ابراز شده است؟ آیا فقیهان عادل مجاز به قبولند یا موظفند قبول نمایند؟

ثانیاً از آنجا که در نظریه های دولت مبتنی بر مشروعیت الهی بلاواسطه، حکومت حاکمان الهی بر مردم و تصدی امور ایشان یک وظیفه است و کسی را حق سرباز زدن از تکلیف نمی باشد، لذا جایز بودن این دو عقد از طرف حاکم الهی و مبتنی بودن حکومت بر آن با اشکال مواجه است.

ثالثاً: در امانت و ودیعه 'حفظ' لازم است و 'تصرف' مجاز نیست. با چنین رابطه ای ولایت که بالاترین نحوه تصرف در امور مردم است، اثبات نمی شود. لذا ولایت حاکم الهی بر مردم هرگز نمی تواند از باب ودیعه اصطلاحی باشد.

رابعاً: ادله ارائه شده برای اثبات این دو صورت کافی نیست. ادله صورت اول تنها صفت امانت را برای حاکم الهی اثبات می کند، نه بیشتر (واز اینکه رابطه بین حاکم الهی و شارع امانت و ودیعه اصطلاحی باشد عاجز است) بر صورت دوم - وکالت - نیز دلیلی اقامه نشده است. به علاوه هیچ فقهی نیز به این دو صورت قائل نشده اگرچه احتمالش را منتفی ندانسته اند، لذا تنها به عنوان دو احتمال ثبوتی باقی می ماند.

۲- رابطه بین حاکم و شارع بر مبنای ایقاع

دسته دوم از صور محتمله روابط حاکم الهی و شارع مقدس، 'روابط ایقاعی' هستند و عبارتند از: اذن، تفویض، خلافت، وراثت و وصایت.

در 'اذن'، شارع مقدس، فقیهان عادل را 'مأذون' در تصرف و تصدی امور امت کرده است. واضح است که اذن، غیر از نصب به ولایت، و 'مأذون' غیر از وکیل است. اذن مرتبه نازله نصب است. در هر نصب به ولایت اذن در تصرف هست اما اذن تصرف ملازم با نصب به ولایت نیست.

در 'تفویض'، خداوند تصدی امور امت را به فقیهان عادل سپرده است، به نحوی که بر مبنای این تفویض، فقیهان عادل حق تصرف در امور امت جهت اداره ایشان را یافته باشند. (در بعضی استعمالات فقهی تفویض و نصب مرادف هم استعمال شده اند).^{۱۱}

'خلافت' یعنی اینکه فقیهان عادل جانشینان پیامبر در تصدی امور سیاسی و مدیریت اجتماعی هستند. این واژه پشتوانه قرآنی دارد. از جمله در قصه حضرت آدم (ع): *انی جاعل فی الارض خلیفه*.^{۱۲} در حدیث نیز آمده است که پیامبر (ص) فرمود *اللهم ارحم خلفائی*. *قیل: من خلفاءک؟ قال (ص) الذین یا تون بعدی، یروون حدیثی وستی*.^{۱۳}

مراد از 'وراثت' در بحث ما این است که فقیهان عادل وارثان پیامبر (ص) در تصدی امور امت هستند، در حدیث از قول پیامبر (ص) آمده است: 'العلماء ورثه الانبياء'^{۱۴} امام خمینی در توضیح این حدیث آورده است:

'ولایت از امور جعلی اعتباری و قابل انتقال و توریث است. اینکه علی (ع) در نهج البلاغه می فرماید: اری تراثی نهبا'^{۱۵} اشاره به همین واقعیت است. ولایت قابل انتقال است، آنچنانکه سلطنت اهل جور به ارث می رسد. وقتی چیزی برای پیامبر اثبات شد، با 'وراثت' برای فقیه نیز اثبات می شود، از قبیل وجوب اطاعت و مانند آن'^{۱۶}

واضح است که مراد ایشان وراثت شخصی نیست، بلکه مراد وراثت جهتی و عنوانی است. ولایت و امامت در قسم اخیر به ارث می رسند، آنچنانکه خمس، ملک جهت و عنوان امامت است، نه ملک شخصی امام. و لذا به وارثان شخصی ایشان نمی رسد، بلکه به وارثان ایشان در امامت به ارث می رسد.

و اما وصایت، اگر فقیهان عادل را وارث انبیاء (ع) دانستیم، در این صورت ایشان را می توان موصی و امت مرحومه را 'موصی به' و فقیهان عادل را 'وصی' فرض کرد. با این اعتبار که شارع مقدس تصدی امور امت مرحومه را به فقیهان عادل وصیت کرده باشد. در این صورت فقیهان عادل 'قیم' امور مردم از سوی شارع می باشند.^{۱۷}

احتمالات ایقاعی رابطه حاکم الهی با شارع به اشکالاتی مشترک و اختصاصی مبتلا هستند:

اولاً: فاقد دلیل معتبرند و به واسطه ابتلاء به این اشکال اثباتی مورد استناد هیچ فقیهی واقع نشده اند.

ثانیاً: اهل سنت حاکمان پس از رسول الله (ص) را خلیفه پیامبر نامیده اند. فقیهان شیعه خلفای بر حق را ائمه اثنی عشر (ع) دانسته، از این واژه استفاده نکرده اند و واژه 'خلافت' را معرف مدرسه اهل سنت و مقابل مدرسه 'امامت' دانسته اند.^{۱۸}

لذا طبیعی است که بر واژه خلافت هیچ بار فقهی در اندیشه شیعی بار نباشد. استعمال محدود آن درباره فقیهان نیز فراتر از معنای لغوی را در بر نمی گیرد.^{۱۹} اگر چه فقیه معاصر شهید سید محمد باقر صدر به 'خلافت مردم با نظارت مرجعیت' قائل شده است.^{۲۰} اما مراد وی از خلافت، خلافت مردم است نه خلافت فقیهان عادل، به علاوه مشروعیت مورد نظر وی 'مشروعیت الهی مردمی' است. حال آنکه بحث ما از 'مشروعیت

الهی بلاواسطه می باشد. ضمناً خلافت و نیابت فرق جوهری ندارند. هر چند در اینجا بر هیچ کدام بار خاص فقهی مشاهده نمی شود.

ثالثاً اگر چه در ابواب معاملات و اژه تفویض در مقابل اذن و اجازه و وکالت بکار رفته و معنایی وسیعتر از همه آنها دارد، اما در بحث ولایت فقیه، غالباً به معنای 'نصب' استعمال شده یا همان معنای لغوی از آن اراده شده است^{۲۱} و بار خاص فقهی از آن بدست نمی آید.

رابعاً وراثت و وصایت اگر چه بار خاص فقهی دارند، اما به مشکل مشترکی مبتلا هستند، چرا که نقش امامان معصوم (ع) در این میانه به فراموشی سپرده شده است. به ویژه با توجه به حیات آخرین حجت خدا (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نمی توان وراثت و وصایت از حی را مطرح نمود. شیعه وراثت و وصایت پیامبر (ص) را جز از طریق ائمه هدی (ع) به رسمیت نشناخته است. به علاوه بر وصایت و قیمومت فقیهان عادل هیچ دلیلی هم ارائه نشده است.

خامساً حدیث شریف العلماء ورثة الانبیاء بر توریث ولایت انبیاء از جانب فقهاء دلالتی ندارد، لسان این روایت بیان فصلیت علم و تعلم و طالبین علم است. ذیل روایت: 'ان الانبیاء لم یورثوا دیناراً و لادرهماً و لکن ورثوا العلم، فمن اخذ منه اخذ بحظ وافر' قرنیه متصله قطعیه بر وراثت در علوم و معارف است. با چنین قرنیه محکمی نمی توان دیگر شئون انبیاء از جمله ولایت را برای عالمان و فقیهان اثبات نمود. بعلاوه آنچه همه پیامبران الهی (ع) در آن مشترک بوده اند، تبلیغ معارف و احکام بوده است، اما دلیلی بر اثبات ولایت برای همه انبیاء در دست نداریم بویژه پیامبرانی که در عصر و منطقه واحدی به تبلیغ احکام الهی مشغول بوده اند مانند بسیاری از پیامبران بنی اسرائیل.

در نتیجه صور ایقاعی یا صرف احتمالند یا فاقد بار فقهی هستند و در مجموع نمی توانند مستند رابطه حاکم الهی و شارع واقع شوند.

۳- رابطه حاکم و شارع بر مبنای حکم و نصب

دسته سوم: رابطه شارع و حاکم الهی را به دو نحوه می توان ترسیم کرد که نه عقد است و نه ایقاع، و هر دو نحوه نیز مختار بعضی فقیهان در مسئله مورد نظر ماست. یکی جعل حکم بر موضوع و دیگری نصب.

مراد از 'جعل حکم بر موضوع' به عنوان کاشف از بیان حکم این است که حکم وجوب ولایت و تصدی امور امت بر فقیهان عادل جعل شده است. جاعل خداوند، و

مجعول حکم ولایت است. موضوع این حکم فقیهان عادل می باشند. ائمه (ع) مخبر از این جعل الهی هستند (نه منشی) در این صورت اگرچه انشاء و جعل هست، اما از نصب خبری نیست. این صورت، مختار میر فتاح حسینی مراغی در عناوین الاحکام است، به نظر وی:

تفویض امری به دیگری به سه نحوه ممکن است: یکی نیابت مثل توکیل، دیگری نصب به معنی تفویض موجب ولایت. و سوم به طریق بیان حکم شرعی یعنی این موضوع حکمش ولایت است. با مرگ موکل وکیل عزل می گردد. اما با مرگ ناصب، منصوب و ولی عزل نمی شود. اما در قسم سوم فرع، در بقاء و عدم، تابع اصل نیست و با خروج از وصف (عنوانی) بالمره معزول نمی شود، بلکه هر زمان وصف بازگشت، حکم نیز باز می گردد. مثلاً خمر وقتی سرکه شد حلال می شود و چون دوباره خمر شد، حرام می گردد. زیرا حکم بر مدار اسم و عنوان موضوع است، ظاهر مطلب این است که ولایت حاکم شرعی از قبیل بیان حکم است و جعل، کاشف از آن می باشد نه اینکه از قبیل توکیل یا نصب باشد.^{۳۲}

مستند مراغی در این قول همان روایات مورد استناد در اثبات نصب فقیهان به ولایت از قبیل مقبوله عمر بن حنظله می باشد. وی معتقد است عبارت آنی جعلته علیکم حاکما،^{۳۳} در مقام بیان حکم است و جعل کاشف از آن می باشد. مراغی جز از این استظهار از روایت، دلیلی بر مدعای خود و نقض قول به نصب اقامه نکرده است.

مهمترین و مشهورترین نحوه رابطه بین حاکم الهی و شارع نصب به ولایت است. با اینکه نصب و جعل هر دو انشاء هستند، اما تفاوتشان در این است که در جعل حکم بر موضوع، ائمه مخبر از جعل الهی هستند و انشاء توسط شارع مقدس به صورت جعل حکم بر موضوع صورت گرفته و ائمه (ع) بیان حکم کرده اند. اما در نصب، ائمه (ع) جاعل و منشی هستند، به عبارت دیگر مراد از نصب، جعل سلطانی ائمه (ع) می باشد که غیر از جعل الهی احکام شرعی است. نصب فقیهان به ولایت یک جعل سلطانی از قبیل نصب مالک اشتر نخعی به ولایت بر مصر از سوی امیرالمومنین (ع) می باشد. چون ولایت حکم وضعی است^{۳۴} و هر حکمی محتاج جعل و انشاء می باشد، مراد از نصب، جعل منصب از سوی ائمه (ع) است. لذا انتصاب فقیهان به ولایت بر مردم، فراتر از بیان شرائط شرعی حاکم می باشد، چرا که هر حائز شرائطی لزوماً به منصب حکومت منصوب نشده است. مراد از نصب این است که افراد واجد شرائط به سمت ولایت نصب شده اند. تفاوت

نصب و ولایت این است که اولی رابطه با بالا را تعیین می کند و دومی رابطه بنا پائین را. ناصب می باید خود آنچه به منصوب اعطا می کند واحد باشد. ائمه (ع) دارای ولایت هستند و این ولایت را به فقیهان عادل اعطا می کنند. ولایت فقیهان عادل هرگز مبطل ولایت ائمه (ع) نیست، بلکه ائمه (ع) در طول فقیهان عادل و در مرتبه متقدم ولایت دارند. بنابراین ولایت از طریق نصب به فقیهان عادل منتقل شده است، نه از قبیل وراثت و وصایت و اذن و توکیل و مانند آن.

ضمناً واضح است که انتصاب از سوی ائمه (ع) غیر از انتخاب از سوی مردم است. انتصاب حاکم از سوی مردم با قول به 'مبنای مشروعیت الهی مردمی' سازگار است اما بنا بر 'مشروعیت الهی بلاواسطه' نیست. در نظریه های مبتنی بر 'مشروعیت الهی بلاواسطه' مردم هرگز ذی حق نیستند، تا حق انتخاب ولی امر را داشته باشند. ولایت محتاج جعل شرعی و نصب الهی است.

۴- نصب عام، نصب خاص

نصب بر دو قسم است: نصب خاص و نصب عام. مراد از نصب خاص این است که شخص خاصی از جانب جاعل به عنوان ولی امر منصوب گردد. مثلاً علی بن ابیطالب (علیه السلام) در روز غدیر خم (۱۸ ذیحجه سال ۱۰ هجری) به دستور خداوند از جانب پیامبر اسلام (ص) به عنوان امام مسلمین منصوب شد. یا مالک اشتر نخعی و محمد بن ابی بکر از سوی امیرالمومنین (ع) به استانداری - ولایت بر منطقه ای خاص - منصوب شده اند. به عقیده شیعه در زمان غیبت کبری امام زمان (عج) هیچ فردی اعم از فقیه و غیر فقیه منصوب خاص امام زمان (عج) نیست، هیچ فقیهی نیز ادعای نصب خاص از سوی ائمه (ع) را ندارد.

مراد از نصب عام، نصب افراد به تبع عنوان و جهت خاص می باشد. به عنوان مثال: بنا بر قول مشهور، فقیهان عادل از سوی ائمه (ع) به قضاوت نصب شده اند. لذا هر فقیه عادل از آنجا که منصوب امام (عج) به قضاوت است می تواند به قضاوت بین مردم مبادرت نماید و قضاوت وی نیز نافذ است و هیچ فقیه دیگری حق مزاحمت با وی را ندارد، نقض حکم وی از سوی فقیه عادل دیگر جز با یقین به خطا در مستند حکم وی جایز نیست.

ویژگی های نصب عام عبارت است از:^{۲۵}

اول: در نصب عام، شخص خاصی منصوب نشده است، بلکه شخص به تبع عنوانش منصوب شده است.

دوم: در زمان واحد ممکن است اشخاص دارای عنوان و در نتیجه منصوبین، واحد یا متعدد باشند. مثلاً قاضی های منصوب می توانند متعدد باشند.

سوم: در نصب عام، همه صاحبان عنوان 'بالفعل' منصوبند و هیچیک از منصوبین بالفعل از حیث نصب بر دیگری برتری ندارد. با اعتبار مرجح شرعی در حین نصب تنها صاحبان ترجیح معتبر منصوب می شوند و فاقدین ترجیح اساساً منصوب نیستند.

چهارم: در نصب عام، هر یک از اشخاص منصوب که منصب را در حیطه شرع به عهده گرفته و اقدام کرده است، شخص منصوب دیگر حق مزاحمت با وی را ندارد و می باید منصب او را محترم بدارد.

با توجه به ویژگی های یاد شده جمعی از فقیهان شیعه، فقیهان عادل را در زمان غیبت، منصوب به نصب عام از سوی شارع به ولایت بر مردم می دانند. بنابراین بر اساس مطالب یاد شده:

۱- همه فقیهان عادل بر مردم ولایت دارند نه فقیه خاصی، لذا عبارت صحیح 'ولایت فقها' است نه ولایت فقیه. مگر اینکه مرادمان از فقیه اسم جنس باشد و همه فقیهان را به نحو قضیه حقیقه اراده کرده باشیم.

۲- در صورت تعدد فقیهان عادل در هر زمان، منصوبان به ولایت تعددند.

۳- همه فقیهان عادل بالفعل ولایت دارند. نه اینکه بالقوه صاحب ولایت باشند یا به ولایت شائیه منصوب شده باشند. (نکته مهم)

۴- از حیث نصب، هیچ فقیه عادل بر فقیه عادل دیگری برتری ندارد، تا قائل به نصب این و عدم نصب آن شویم. در لوح واقع نیز بنا بر نظریه نصب، همه فقیهان عادل منصوب به ولایت هستند و هیچ فردی در آنجا نیز شاخصیتی ندارد، تا در لوح واقع او را ولی منصوب و دیگر فقیهان عادل را فاقد ولایت فعلیه بدانیم.

۵- هر فقیه عادل که اعمال ولایت نمود، دیگر فقیهان عادل، همزمان در آن حیطه حق مزاحمت با وی را ندارند و می باید اعمال ولایت وی را محترم بشمارند.

فصل دوم: مبنای تصدیقی انتصاب

از ادله اقامه شده بر ولایت فقیه انتظار می رود چهار مطلب را اثبات نمایند: اول: نوع حکومت یعنی ولایت یا حکومت ولایی، دوم: حوزه ولایت و اینکه آیا قلمرو اختیارات حاکم محدود به امور حسبیه است یا در چهار چوب احکام شرعی عام است، یا اینکه ولایت مطلقه می باشد. سوم: رابطه خاص بین حاکم الهی و شارع و نحوه انتقال ولایت به حاکم الهی یعنی نصب چهارم: شرط فقاہت و دیگر شرائط معتبر در حاکم الهی. واضح است که هر یک از ادله اقامه شده توان اثبات همه مطالب چهار گانه فوق را ندارد. لذا برای اثبات هریک از مطالب اربعه می باید جداگانه به سراغ تمامی ادله رفت و از میزان دلالت آنها بر مطالب یاد شده جويا شد.

در اثبات ولایت فقیه بیش از همه به روایات استناد شده است. در درجه دوم به ادله عقلی تمسک شده و در درجات بعدی اجماع و آیات قرآن کریم به عنوان دلیل ذکر شده اند. ما مهمترین ادله ای که بر ولایت فقیه اقامه شده به ترتیب اهمیت ذکر خواهیم کرد و وجه دلالت آنها را بر مطلوب در ضمن مقدمات مستقل به اجمال باز خواهیم نمود. در بین این مقدمات، مقدمه ای که بر نصب دلالت دارد به تفصیل مورد بحث قرار خواهیم داد. نخست از زبان قائلین ولایت فقیه، وجه دلالت به نصب را تقریر کرده، آنگاه رای منتقدین را در این زمینه باز می گوئیم و در پایان هر دلیل به قضاوت در دلالت آن به انتصاب فقیهان به ولایت خواهیم پرداخت. در مباحث قائلین و منکرین ولایت انتصابی فقیهان وجه دلالت ادله به سه مسئله مستقل ولایت، انتصاب و فقاہت تفکیک نشده است. ما با تفکیک این سه بحث از یکدیگر وجه دلالت ادله به دو مسئله ولایت و فقاہت را به اجمال و در ارتباط به مسئله انتصاب مورد بحث داده کوشیده ایم تا ادله خاص نصب را به ویژه در آثار قائلین به ولایت انتصابی فقیهان استخراج کرده پس از تقریر و تحلیل به محک نقد بزنیم، و در پایان مشخص کنیم انتصاب فقیهان به ولایت از سوی شارع به معنایی که گذشت بر چه ادله ای و با چه قوتی استوار است.

دلیل اول: ادله روایی انتصاب

نخستین فقیهی که بر ولایت انتصابی فقیهان ادله روایی گرد آورد ملا احمد نراقی (۱۲۴۰-۱۱۸۰ق) است^{۲۶} متأسفانه در عوائد وجه دلالت روایات متعددی که نوعاً در فضیلت عالمان است، بر مدعی تبیین نشده است. فقیهان بعدی در دلالت اکثر روایات مورد

نظر نراقی مناقشه کرده اند. در مجموع از بین روایات یاد شده و غیر آن، ده روایت به عنوان مستند روایی ولایت انتصابی فقیهان از زبان قائلین این نظریه، معتبر معرفی شده است. این ده روایت را به ترتیب اعتسای قائلین نظریه ولایت انتصابی فقیهان^{۲۷} مورد تحلیل و بررسی قرار می دهیم.

روایت اول: مقبوله عمر بن حنظله

عن ابی عبدالله علیه السلام: ...ینظران الی من کان منکم ممن قدروی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا فلیرضوا به حکما فانی قد جعلته علیکم حاکما، فاذا حکم بحکمنا فلم یقبله منه فانما استخف بحکم الله و علینارد و الراد علینا الرادعلی الله و هو علی حد الشریک بالله.^{۲۸}

نصب فقیهان عادل به ولایت بر مردم را در صورتی می توان با تمسک به روایت فوق اثبات کرد که قائل به تمامیت همه مقدمات ذیل باشیم:

مقدمه اول: اولاً در تعارض بین توثیق محمد بن عیسی بن عبید یقطینی توسط نجاشی^{۲۸} و کشی^{۲۹} و نسبت وی به غلو و ضعف از جانب شیخ طوسی^{۳۰} با عنایت به شیوع اتهام غلو در قرون اولیه، رجحان با توثیق نجاشی است.

ثانیاً در مورد داود بن حصین اسدی نیز نسبت وی به مذهب واقفیه از سوی شیخ طوسی^{۳۱} در مقابل توثیق وی از سوی نجاشی^{۳۲} مشکلی ایجاد نمی کند.

ثالثاً: اگر چه عمر بن حنظله راوی مباشر روایت، توثیق نشده است، اما به دو دلیل این عدم توثیق، خللی به اعتبار سند نمی زند:

یکی اینکه عمر بن حنظله کثیر الروایه^{۳۳} و از مشاهیر و معاریف می باشد و کثرت روایت، اماره وثاقت راوی است.^{۳۴} دیگری اینکه این روایت از سوی اصحاب تلقی به قبول شده، از دیرباز به عنوان مقبوله مشهور شده.^{۳۵} همین عمل به روایت از سوی اصحاب در ابواب مختلف از قبیل قضا، تعادل و تراجیح بزرگترین دلیل اعتبار سند آن می باشد.^{۳۶}

مقدمه دوم: مراد از عبارت من کان منکم و ممن قدروی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا فقیهان امامیه می باشد.

مقدمه سوم: عبارت فانی قد جعلته علیکم حاکما نص در انتصاب فقیهان از سوی امام صادق(ع) میباشد.

مقدمه چهارم: نصب فقیهان از جانب امام صادق (ع) اولاً با رحلت ایشان نقض نمی شود، ثانیاً از جانب ائمه بعدی علیهم السلام نقض نشده است، لذا نصب فقیهان در عصر غیبت معتبر محسوب میشود.

مقدمه پنجم: متعلق نصب فقیهان، ولایت تدبیری می باشد که قضاوت از شئون آن است به علاوه بعضی اقسام منازعات تنها با بیان حکم فیصله نمی یابد و قوه قاهره لازم دارد. با توجه به نهی از رجوع به طاغوت و سلطان جائر در مقابل تکلیف رجوع به فقه، به مقتضای اطلاق یا فحوی، واضح است که منصوب امام صادق (ع) ولی امر مسلمین می باشد.

مقدمه اول - سند روایت - در نظر اکثر فقیهان تمام است و خدشه در سند مقبوله را روا ندانسته اند. اما بعضی از فقیهان معاصر از جمله مرحوم آیت الله سید ابوالقاسم موسوی خوئی مقبوله را بواسطه عدم ثبوت عمر بن حنظله ضعیف السند دانسته، امور یاد شده در مقدمه اول را جابر ضعف سند ندانسته است.^{۳۷}

مقدمه دوم - محور فقاقت - در نزد قاطبه فقیهان تمام می باشد.

مقدمه سوم و چهارم - محور انتصاب - در نزد اکثر قریب به اتفاق فقیهان تمام است. تنها محقق مراغی است که همین عبارت را دال بر بیان حکم و جعل را کاشف از آن دانسته است.^{۳۸} آنچه گذشت واضح است که ادعای وی بدون دلیل است و دلالت مقبوله بر انتصاب فقیهان تمام می باشد.

اما نزاع اصلی در دلالت مقبوله، مقدمه پنجم - محور ولایت - می باشد. بدین معنی که آیا این حدیث شریف، فراتر از منصب قضا و افتاء، ولایت تدبیری فقیهان را نیز اثبات میکند یا نه؟ نخستین فقیهی که فراتر از بحث قضا و لوازم آن به مقبوله استناد کرده است، محقق کرکی (م ۹۲۰ق) می باشد.^{۳۹} پس از وی ملا احمد نراقی در عوائد، مقبوله را در زمره مستندات ولایت فقیه ذکر کرده^{۴۰} و بتدریج این حدیث از جانب فقیهانی از جمله شیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر،^{۴۱} شیخ انصاری در کتاب القضاء و الشهادات،^{۴۲} میرزای نائینی،^{۴۳} امام خمینی،^{۴۴} آیت الله گلپایگانی^{۴۵} و آیت الله سید عبدالاعلی سبزواری^{۴۶} در اثبات ولایت انتصابی فقیهان مورد استناد قرار گرفت، و حتی بعضی مقبوله را بهترین مستند اثبات ولایت انتصابی عامه فقیهان دانسته اند.^{۴۷} اما اکثر فقیهان شیعه دلالت مقبوله را فراتر از منصب افتاء و قضاوت فقیهان نفی کرده، دلالت آن را بر ولایت فقیهان انکار نموده اند.^{۴۸} بحث در مقدمه پنجم یعنی دلالت یا عدم دلالت مقبوله بر ولایت تدبیری

فقیهان خارج از بحث این مقاله است.^{۴۶} ضمن پذیرش دلالت مقبوله بر نصب فقیهان، بحث در متعلق نصب مبنایی است و موکول به دلالت آن بر ولایت می باشد.

روایت دوم: مشهوره ابو خدیجه

عن ابی عبدالله (ع): «...اجعلوا بینکم رجلاً قد عرف حلالنا و حرامنا، فانی قد جعلته علیکم قاضیاً و ایاکم ان یخاصم بعضکم بعضاً الی السلطان الجائر».^{۴۷}

مقدمات تمسک به این روایت در نصب فقیهان به ولایت مانند مقدمات یاد شده در مقبوله است. تنها در مقدمه اول باید افزود:

مقدمه اول: تضعیف ابو خدیجه سالم بن مکرّم از سوی شیخ طوسی در فهرست^{۴۸} علاوه بر معارضه توثیق وی در موضعی دیگر^{۴۹} با عنایت به رجحان توثیقات نجاشی^{۵۰} بر شیخ، به توثیق وی توسط کشی^{۵۱} و احتمال خطای شیخ بین سالم بن ابی سلمه (ضعیف) با سالم بن مکرّم (موثق) به واسطه اشتراک در کنیه ابی سلمه^{۵۲} خللی در اعتبار سند نمی زند. علامه حلی او را معتبر دانسته،^{۵۳} شهید ثانی عمل به روایات ابی خدیجه را متفق علیه دانسته است.^{۵۴} به هر حال شهرت عمل به آن در بین اصحاب رافع هر گونه ابهام در سند است و طریق شیخ به وی صحیح می باشد.^{۵۵}

اگرچه مقدمه اول - سند روایت - از جانب اکثر فقیهای شیعه تمام محسوب شده است اما میرزای نائینی مشهوره را بواسطه اینکه ابو خدیجه در برهه ای از عمرش با متابعت از خطاییه از طریق حق منحرف شده و معلوم نیست حدیث یاد شده را در حالت استقامت یا حالت اعوجاج روایت کرده - ضعیف دانسته است.^{۵۶} در پاسخ میرزای نائینی باید گفت فساد مذهب تنافی با وثاقت ندارد. به هر حال مشکل اصلی مشهوره در سند آن نیست.

با توجه به تمامیت مقدمات دوم تا چهارم دلالت آن بر محور فقاہت و انتصاب تمام است.

اما مشکل مشهوره در تمامیت مقدمه پنجم، از مشکل مقبوله بیشتر است، چرا که اگرچه از واژه 'حاکم' احتمال دلالت بر ولایت می رود، اما در مشهوره با استعمال واژه 'قاضی' حتی چنین احتمال ضعیفی نیز نمی رود. قائلین به دلالت مشهوره بر ولایت انتصابی فقیهان به قرئیه مقابله سلطان جائر و فقیه، و نیز تلازم قضاوت با ولایت استدلال کرده اند که دلالت مشهوره بر ولایت، مانند دلالت مقبوله بر آن تمام است.^{۵۷}

همچنانکه گذشت بحث در محور ولایت - مقدمه پنجم - خارج از موضوع این مقاله است. ضمن پذیرش دلالت مشهوره، بر انتصاب فقیهان، بحث در متعلق نصب (ولایت یا قضاوت) مبنایی است و موکول به دلالت آن بر ولایت می باشد.

روایت سوم: توقیع اما الحوادث الواقعه

عن صاحب الزمان (عج) ... و اما الحوادث الواقعه فارجعوا فیها الی رواه احادیثنا، فانهم حجتی علیکم و انا حجه الله.^{۶۱} به نظر حاج آقا رضا همدانی در مصباح الفقیه، توقیع شریف عمده دلیل نصب است.^{۶۲} تمسک به توقیع برای اثبات ولایت انتصابی فقیهان مبتنی بر پذیرش مقدمات ذیل است:

مقدمه اول: توقیع در کتابهای کمال الدین صدوق، کتاب الغیبه طوسی و احتجاج طبرسی با سه سند از محمد بن یعقوب کلینی روایت شده است. سند شیخ تا کلینی معتبر است چرا که شیخ طوسی از جماعتی نقل می کند که شیخ مفید یکی از آنهاست و این جماعت از جماعت دیگری نقل می کنند که جعفر بن محمد بن قولویه و ابوغالب زراری در زمره آنهاست و جماعت آخر از کلینی نقل می کنند. کلینی اگر چه این روایت را در کافی نقل نکرده، اما این عدم نقل در کافی خللی ایجاد نمی کند، چرا که احتمال دارد توقیع بعد از تالیف کافی بدست کلینی رسیده باشد، بعلاوه با توجه به اینکه در این توقیع اسم نایب خاص امام زمان (عج) و فردی که توقیع در حق او صادر شده آمده است، ذکرش در یک کتاب عمومی مثل کافی صحیح نبوده و باعث افشاء اسرار شیعیان در زمان سلطه اعداء می شده است.^{۶۳} پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

اما اینکه راوی مباشر توقیع، اسحاق بن یعقوب در هیچ کتابی ذکری یا توثیقی از وی به میان نیامده است با توجه به قرائن ذیل خللی در سند روایت نمی زند: اول اینکه کلینی از وی نقل می کند، نه یک محدث عادی.

دوم: مورد روایت توقیع از ناحیه مقدسه امام زمان عج است نه یک روایت عادی. توقیع تنها در شان افراد خاصی صادر می شده است، احتمال جعل تمام یا بخشی از توقیع با توجه به نقل کلینی جدا بعید است.

سوم: راویان بعدی این توقیع بزرگترین استوانه های فقه شیعه از قبیل شیخ مفید و شیخ صدوق بوده اند و همگی این توقیع را به لحاظ سند معتبر دانسته اند.^{۶۴}

چهارم: اسحاق یعقوب برادر محمد بن یعقوب کلینی است.^{۶۵} بنابراین خدشه در سند توقیع روا نیست.

مقدمه دوم: مراد از 'رواه احادیثنا' فقیهان امامیه می باشند چرا که صرف نقل روایت، تناسبی با تصدی منصب مرجعیت در حوادث واقعه را ندارد.

مقدمه سوم: امر به رجوع به رواه احادیث مطلق می باشد و همه امور را شامل می شود. حوادث واقعه نسبت به موارد فتوی، قضاوت و ولایت مطلق می باشد. حتی اگر مراد از 'الحوادث الواقعه' را حوادث معهود بین سائل و امام (ع) بدانیم (یعنی ال الحوادث را ال عهد بدانیم) عبارت 'فانهم حجتی علیکم' مطلق و در حکم قضیه حقیقه می باشد و به قرینه مقابله حجیت امام (ع) (که در مطلق امور جاری است) با حجیت رواه حدیث، حجیت ایشان نیز مطلق بوده منحصر در افتاء و قضاوت نیست و احکام ولایی را نیز در بر می گیرد و این یعنی اثبات ولایت فقیهان.

مقدمه چهارم: تدبیر جامعه و اعمال ولایت حتی درجایی که مسئله از حیث حکم روشن است و صرفاً بحث در تطبیق حکم بر موضوعات و موارد است، از شئون فقیه بوده، ارجاع به رواه حدیث، به معنای ارجاع مردم در جمیع مسائل سیاسی به فقیهان است.

مقدمه پنجم: حجت بودن فقیهان با نصب ایشان تلازم دارد. به این معنا که حجیت در مرتبه سابقه، جعل به مناصب دینی افتاء، قضاوت و ولایت را لازم دارد. وبدون نصب متقدم، حجت خواندن فقیهان بی معنا خواهد بود. به علاوه امر به رجوع به فقیهان در حوادث واقعه، نیز ملازم یا مناصب سه گانه فقیهان است. به عبارت دیگر از این امر در می یابیم که فقیهان 'منصب' مرجعیت در 'حوادث واقعه' را حاکم می باشند.

در مقدمه اول - اعتبار سند توقیع - مناقشات جدی وارد است. اسحاق بن یعقوب علاوه بر اینکه توثیق نشده و فردی مجهول است، کثیر الروایه نیز نیست تا از معاریف و مشاهیر به حساب آید. در تمامی فقه فقط همین یک روایت از وی نقل شده و در مجموعه روایات شیعه (اعم از فقه و غیر فقه) تنها سه روایت از وی موجود است که یکی مرسل^{۶۶} و دیگری نیز مانند توقیع در اکمال الدین صدوق آمده است.^{۶۷} ثانیاً مبنای مشایخ نقات فاقد اعتبار است، لذا صرف نقل کلینی نمیتواند جابر مجهولیت اسحاق بن یعقوب باشد. ثالثاً: بنابر ضوابط علم رجال بین توقیع و غیر آن هیچ فرقی نیست و اینگونه مویذات باعث اطمینان نفس به سند نمی شود. اینکه در سلسله سند توقیع امثال شیخ مفید و شیخ طوسی باشند با توجه به مجهولیت اسحاق بن یعقوب دردی را دوا نمی کند مگر اینکه علم رجال

جدیدی تاسیس شود. چنین توجیهاتی حتی از مبنای توثیقی مشایخ ثقات نیز ضعیف تر است. رابعاً: برادری اسحاق بن یعقوب با محمد بن یعقوب کلینی افسانه ای بیش نیست، صرف اینکه پدر هر دو یعقوب نام دارد و هر دو اهل کلین هستند باعث اخوت نمی شود.^{۶۸} اینکه چگونه پس از ده قرن حقیقت این اخوت مخفی مانده خود مسئله ای است. بعلاوه ضابطه آخ الثقة ثقه تنها با تاسیس علم رجال جدیدی قابل استناد است. انصاف مطلب این است که امر خطیری همچون ولایت فقیه را نمی توان با روایاتی از این قبیل با تشبثاتی از این دست اثبات نمود.

اینکه کلینی این روایت را در کافی نقل نکرده جدا به اعتبار آن خدشه وارد می کند. توجه به زمان تالیف کافی، زمان وفات کلینی و اینکه مصادف با پایان غیبت صغری است، احتمال اینکه توقیع پس از تالیف کافی بدست کلینی رسیده باشد را بشدت تضعیف می کند. اینکه عدم ذکر توقیع در کافی را از سر تقیه بدانیم قولی خلاف تحقیق است. نگاهی به دیگر توقیعات منقول در کتب مختلف شیعه و نقل همین توقیع در سه کتاب شیعی نشان می دهد که عدم ذکر آن به دلیل تقیه نبوده است ضمناً اکمال الدین، غیبه طوسی یا احتجاج طبرسی نیز از کتب مخفی شیعه نبوده است و مخالفین نیز به آن دسترسی داشته اند. به هر حال سند توقیع بواسطه مجهول بودن اسحاق بن یعقوب راوی مباشر آن ضعیف است و قابل استناد فقهی نیست. ضعف سند توقیع مورد تصریح بعضی فقیهان معاصر نیز واقع شده است.^{۶۹}

مقدمه دوم - محور فقاہت - اگر چه مورد پذیرش جمعی از فقیهان واقع شده اما مرحوم آیت الله سید احمد خوانساری در جامع المدارک در دلالت آن به فقاہت مناقشه کرده است.^{۷۰} به نظر وی تعبیر زوی حدیثاً، عرف جلالنا و حرامنا و نظر فی احکامنا نص در فقاہت است اما تعبیر زواه احادیثنا این مقصود را برآورده نمی سازد.

مقدمه سوم - محور ولایت - از موضوع این مقاله بیرون است. جمعی از فقیهان از جمله ملا احمد نراقی در عوائد،^{۷۱} شیخ محمد حسن نجفی در جواهر،^{۷۲} شیخ انصاری در کتاب القضاء و الشهادات،^{۷۳} حاج آقا رضای همدانی در مصباح الفقیه،^{۷۴} شیخ محمد حسن ممقانی در غایه الآمال،^{۷۵} مرحوم آیت الله میلانی در کتاب الخمس،^{۷۶} مرحوم آیت الله سید عبدالله شیرازی در کتاب القضاء،^{۷۷} مرحوم امام خمینی در کتاب البیع،^{۷۸} مرحوم آیت الله سید عبدالاعلی سبزواری در مہذب الاحکام،^{۷۹} مرحوم آیت الله گلپایگانی در الهدایه الی من له الولایه^{۸۰} و نیز تنی چند از فقیهان معاصر^{۸۱} با قول به اطلاق و عدم تقیید روایت، ولایت

فقیهان را بر مبنای آن اثبات کرده اند. جمع کثیری از فقیهان نیز توقیع را قاصر از اثبات ولایت فقیهان دانسته، مدعی شده اند با توقیع تنها می توان منصب افتاء و حداکثر قضای فقیهان را اثبات نمود.^{۸۲}

مقدمه چهارم اگر چه بدون اینکه مورد بحث اکثر فقیهان یاد شده واقع شود تلقی به قبول شده است، توسط آیت الله شهید سید محمد باقر صدر مورد مناقشه قرار گرفته است.^{۸۳} این مقدمه با محور فقاهت مرتبط است و از موضوع این مقاله بیرون است.^{۸۴}

مقدمه پنجم - محور انتصاب - مورد مناقشه جدی است. اگر چه بعضی از قائلین به ولایت انتصابی فقیهان، توقیع را قوی ترین نص در دلالت بر مطلوب دانسته اند^{۸۵} اما متاسفانه نحوه دلالت توقیع: بر امر نصب را به شکل دقیق و جزئی معین نکرده اند. دو عبارت 'انهم حجتی علیکم' و 'فارجعوا الی رواه احادیثنا' اعم از مدعاست. حجت بودن فقیهان تلازمی با نصب ایشان ندارد. حجت می تواند بر سبیل جعل حکم بر موضوع، یا وکالت از سوی معصوم یا طرق دیگری که گذشت بدست آمده باشد. اینکه مسلمانان مأمور به رجوع به فقیهان شده اند، نیز لزوماً منصوب بودن فقیهان را نمی رساند. این امر نشان میدهد که فقیهان حائز شرایط مرجعیت در حوادث واقع شده اند، اما اینکه فراتر از حائزیت شرایط به منصب ولایت نیز نصب شده اند، توقیع عاجز از اثبات آن است. دلالت توقیع بر نصب بدیهی نیست تا قائلین به نصب فقیهان به ولایت از اقامه دلیل بی نیاز باشند.

حاصل کلام: اولاً توقیع بنابر ضوابط علم رجال به ضعف سندی دچار است. ثانیاً: اگر چه دلالت آن را به ولایت و میزان فقاهت مبنایی دانسته، بحث از آن را به جای خود موکول کردیم، اما توقیع به انتصاب فقیهان دلالت ندارد.^{۸۶}

رتال جامع علوم انسانی
روایت چهارم: العلماء ورثة الانبیاء و احادیث مشابه آن

عن ابی عبدالله (ع): .. ان العلماء ورثة الانبیاء، ان الانبیاء لم یورثوا دیناراً و لا درهماً و لکن ورثوا العلم، فمن اخذ منه اخذ بحظ وافر.^{۸۷}

مراد از روایات مشابه روایاتی با مضمون ذیل است:

عن النبی (ص): علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل.^{۸۸}

اثبات ولایت انتصابی فقیهان بر مبنای این دسته از روایات مبتنی بر تمامیت مقدمات ذیل است:

مقدمه اول: مراد از علماء یا اعم از ائمه (ع) است یا به قرینه ذیل حدیث صرفاً غیر ائمه (ع) میباشد. به عبارت دیگر مراد از وراثت اعم از وراثت بلاواسطه یا صرفاً وراثت مع الواسطه است.

مقدمه دوم: قدر متیقن از علمائی که وارث انبیاء هستند فقهاء می باشند نه متکلمین و مفسرین و محدثین و قراء و حکماء.

مقدمه سوم: یکی از شئون انبیاء ولایت است ولایت امری قابل انتقال و توریث می باشد.

مقدمه چهارم: وراثت انبیاء اطلاق دارد و شامل شان ولایت ایشان نیز می شود. در این روایات عبارتی که صلاحیت تقیید این اطلاق را داشته باشد یافت نمی شود.

مقدمه پنجم: مضمون عبارت "ان العلماء ورثه الانبیاء" انشایی است و با نصب عالمان به ولایت ملازمت دارد.

محور مقدمه اول و دوم فقاہت است و خارج از موضوع این مقاله می باشد. مقدمه اول مورد مناقشه جمعی از فقیهان از جمله ملاآقا در بندی، سید محمد آل بحر العلوم، محقق اصفهانی، آیت الله میلانی، آیت الله سید عبدالله شیرازی، آیت الله شیخ مرتضی حائری یزدی واقع شده است. به نظر ایشان^{۸۸} بحث این حدیث صرفاً از ائمه (ع) می باشد.

محور مقدمه سوم و چهارم ولایت است و خارج از موضوع این مقاله می باشد. ملا احمد نراقی، امام خمینی، آیت الله گلپایگانی دلالت این دسته روایات را بر ولایت فقیهان تمام دانسته اند.^{۸۹} اما اکثر فقیهان بر این باورند که به قرینه صدر و ذیل روایت، قرینه قطعی بر تقیید وراثت به وراثت علمی و تبلیغی در روایت موجود است و نمی توان به اطلاق آن تمسک کرد.^{۹۰} در مقدمه سوم این حدیث مناقشه وارد شده است که همه انبیاء ولایت نداشته اند. به ویژه انبیایی که همزمان در سرزمین واحدی رسالت داشته اند از قبیل بنی اسرائیل. قدر متیقن شان مشترک همه انبیاء ابلاغ احکام و تعلیم آیات الهی است نه ولایت تدبیری.^{۹۱}

مقدمه پنجم موضوع بحث این مقاله است. قائلین به دلالت این احادیث بر ولایت انتصابی فقیهان وجه دلالت آنها را به نصب به شکل جزئی و مشخص بیان نکرده اند. اولاً حق مطلب این است که عبارت "ان العلماء ورثه الانبیاء" جمله خبریه و حاکی از

امری تکوینی یعنی انتقال علم به علماست و این روایات تنها در مقام بیان فضیلت عالمان دین است و هیچ دلالتی بر نصب ایشان ندارد و ادعای ملازمت وراثت یا نصب سخنی بدون دلیل است.^{۶۲}

ثانیا: حتی اگر اصل وراثت ولایت را نیز بپذیریم، انتقال ولایت با ارث، با انتقال ولایت از طریق نصب تفاوت جدی دارد.^{۶۳} نصب و وراثت قسیم هم هستند و اثبات یکی قطعاً نفی دیگری است.

حاصل کلام: این دسته از احادیث بر فرض دلالت بر ولایت فقیهان، به نصب ایشان هیچ دلالتی ندارد.

روایت پنجم: اللهم ارحم خلفائی

قال امیرالمومنین (ع): قال رسول الله (ص): اللهم ارحم خلفائی. قيل يا رسول الله: و من خلفاءك؟ قال: الذين ياتون من بعدی يروون حدیثی و سنتی.^{۶۴} تمسك به این: دسته از احادیث برای اثبات نصب فقیهان به ولایت مبتنی بر پذیرش مقدمات ذیل است:

مقدمه اول: سند این روایت بواسطه کثرت طرقش موجب اطمینان نفس است. به ویژه اینکه چون شیخ صدوق در من لایحضره الفقیه آن را به نحو جزم به رسول الله (ص) نسبت داده، بنابراین سند روایت فی الجمله بلا اشکال است.

مقدمه دوم: مراد از عبارت "الذین یاتون من بعدی یروون حدیثی و سنتی" فقیهان می باشند. چرا که واضح است صرف نقل حدیث و سنت کسی را خلیفه و جانشین پیامبر نمی کند.

مقدمه سوم: خلفای پیامبر (ص) اعم از ائمه هدی (ع) می باشند. به عبارت دیگر "خلفایی" هم خلفای بلاواسطه پیامبر یعنی ائمه (ع) و هم خلفای مع الواسطه یعنی فقها را شامل می شود.

مقدمه چهارم: "خلفائی" اطلاق دارد و شامل خلافت در همه شئون پیامبر (ص) می شود. عبارت "فیعلمونها الناس من بعدی" که در بعضی نقلهای این روایت آمده است^{۶۵} باعث نمی شود نقلهای بدون این عبارت را تقیید بزنند. این دو نقل دو روایت مجزا است. و نقل اول مطلق است و عبارتی که صلاحیت تقیید آن را داشته باشد در دست نیست.

مقدمه پنجم: یکی از شئون قابل انتقال پیامبر (ص) ولایت تدبیری می باشد و خلیفه پیامبر (ص) عهده دار چنین امر خطیری خواهد بود.

مقدمه ششم: از اضافه خلفاء به نفس مقدس پیامبر (خلفائی) انشاء و نصب فقیهان به ولایت استفاده می شود. به عبارت دیگر بین 'خلفائی' و انتصاب تلازم است. سه بار طلب رحمت از سوی رحمة للعالمین (ص) برای خلفای فقیه خود نیز دلیل دیگری بر منصوب بودن ایشان می باشد.

مقدمه اول - سند روایات - مورد مناقشه جمعی از فقیهان واقع شده است.^{۶۶} این روایت دو نقل مسند دارد و بقیه نقلهای آن مرسل می باشد. دو نقل مسند که در عیون اخبار الرضا و معانی الاخبار صدوق آمده، هر دو ضعیف می باشد.^{۶۷} نقلهای مرسل نیز علیرغم تعدد،^{۶۸} با ضوابط علم رجال اعتبار سند بدست نمی دهد. نقل صدوق در من لایحضر حداکثر حجیت روایت را نزد وی می رساند و برای او غیر او ایجاد اعتبار نمی کند. در مجموع این دسته از روایات فاقد سند معتبر هستند.

مقدمه دوم و سوم در محور فقاہت مورد بحث قرار خواهد گرفت. این دو مقدمه توسط مرحوم آیت الله شیخ مرتضی حائری یزدی مورد مناقشه قرار گرفته است^{۶۹} محور مقدمه چهارم و پنجم بحث ولایت است. ملا احمد نراقی، محقق مراغی، صاحب جواهر، امام خمینی و آیت الله گلپایگانی^{۷۰} دلالت آن را بر ولایت فقیهان تمام دانسته اند. اما جمعی دیگر از فقیهان در اطلاق روایت مناقشات جدی وارد کرده اند و بر آنند که روایت بیش از امر تبلیغ و تعلیم از شئون پیامبر (ص) را نمی رساند^{۷۱} محور ولایت خارج از بحث این مقاله است. *رسال جامع علوم انسانی*
بحث اصلی این مقاله در تمامیت مقدمه ششم - محور انتصاب - است این حدیث بر نصب فقیهان دلالت ندارد:

اولاً اگر چه ظهور 'خلفائی' از خلفاء الرسول و مانند آن در انشاء و نصب اقوی است اما با این همه 'خلفائی' اعم از نصب است. چرا که امین، وارث، وکیل، وصی، ماذون، و منصوب به ولایت همگی می توانند خلیفه پیامبر باشند. خلافت با هیچیک از مناصب فوق تلازمی ندارد. به عبارت دیگر خلافت نسبت به نحوه انتقال ولایت از پیامبر به راویان حدیث مجمل است و نمی توان از خلیفه به نصب به ولایت رسید.

ثانیاً طلب رحمت پیامبر (ص) برای راویان حدیث، جلالت شان آنها را می رساند، اما هیچ دلالتی به نصب ندارد. هر مرجومی منصوب نیست. حاصل کلام: این دسته از روایات فارغ از اشکال جدی سندی و با اغماض از مناقشاتی که در دلالت آنها به ولایت و فقاہت وارد شده است، قطعاً بر امر نصب دلالت ندارند.

روایت ششم: الفقهاء امناء الرسل

عن ابی عبدالله (ع): قال رسول الله (ص): الفقهاء امناء الرسل ما لم يدخلوا فی الدنيا. قيل يا رسول الله: وما دخولهم فی الدنيا؟ قال: اتباع السلطان، فاذا فعلوا ذلك فاحذروهم علی دینکم.^{۱۲۰}

اثبات نصب فقیهان به ولایت بر مبنای روایت فوق مبتنی بر پذیرش مقدمات ذیل است:

مقدمه اول: سند روایت موثق و معتبره است. و از ناحیه نوفلی و سکونی مناقشه وارد نیست. سند این روایت همان سند رایج در بسیاری از روایات مورد استناد فقها در ابواب مختلف فقهی است.

مقدمه دوم: 'امناء الرسل' مطلق است و همه شئون پیامبران (ص) را شامل می شود. در متن حدیث عبارتی که صلاحیت تقیید این اطلاق را داشته باشد یافت نمی شود.

مقدمه سوم: یکی از شئون پیامبران ولایت بدبیری و زعامت بر امت می باشد.

مقدمه چهارم: عبارت 'الفقهاء امناء الرسل' جمله ای خبری با مضمونی انشائی است و جعل و نصب فقیهان به منصب ولایت را می رساند، به عبارت دیگر امین رسولان بودن با نصب به ولایت تلازم دارد.

در مقدمه اول بحثی نیست و روایت به لحاظ سندی بدون مشکل است.

محور مقدمه دوم و سوم ولایت است. ملاحمد نراقی، مراغی، آقا نجفی، امام خمینی و آیت الله گلپایگانی دلالت آن را به ولایت فقیهان پذیرفته اند.^{۱۲۱} به نظر دیگر فقیهان:

روایت ششم: الفقهاء امناء الرسل

اولا این روایت ناظر به تبلیغ و تعلیم احکام شریعت است. عبارت 'فاحذروهم علی دینکم' قرنیه قطعیه بر امانتداری در بیان احکام و تبلیغ دین می باشد.^{۱۰۳} ثانیاً 'شان' امین حفظ امانت است نه تصرف در آن، حال آنکه ولایت، تصرف در امر و امت است نه صرفاً حفظ آن.

ثالثاً ولایت تدبیری و زعامت سیاسی اکثر پیامبران ثابت نشده است. آنچه ادله بر آن دلالت دارد، ولایت پیامبر اسلام (ص) و امثال سلیمان (ع) و داوود (ع) است.^{۱۰۵}

رابعاً حفظ جامعه از تجاوز ناپکاران و نا اهلان و بسط عدالت اجتماعی وظیفه همه مسلمانان است نه قشر خاصی از جامعه.^{۱۰۶}

اما مقدمه چهارم - محور انتصاب - ظهور عبارت 'الفقهاء امناء الرسول' در انشاء بسیار ضعیف است. ثانیاً امین رسول بودن با نصب به ولایت تلازمی ندارد. مسئله بدیهی هم نیست تا قائلین به نصب از اقامه دلیل بی نیاز باشند.

حاصل کلام: بر فرض اغماض از مناقشات وارد بر دلالت روایت به ولایت فقیهان، روایت از اثبات 'انتصاب' عاجز است.

روایت هفتم: مجاری الامور بید العلماء

عن ابی عبدالله الحسین فی خطبه طویلہ یخاطب بها علماء عصره: ویروی عن امیرالمومنین (ع): '...مجاری الامور و الاحکام علی ایدی العلماء بالله الامناء علی حلاله و حرامه ...'^{۱۰۷}

تمسک به این حدیث برای اثبات نصب فقیهان به ولایت مبتنی بر پذیرش مقدمات ذیل است:

مقدمه اول: با توجه به عالیله المضامین بودن این روایت، مرسله بودن آن مشکلی ایجاد نمی کند. اینگونه عبارات جز از معصوم امکان صدور ندارد.

مقدمه دوم: مراد از 'العلماء بالله الامناء علی حلاله و حرامه' منحصر در ائمه نیست و شامل علمای دین نیز می شود.

مقدمه سوم: مراد از 'العلماء بالله الامناء علی حلاله و حرامه' فقیهان می باشد نه متکلمان و محدثان و مفسران.

مقدمه چهارم: اطلاق مجاری الامور و الاحکام شامل ولایت تدبیری و زعامت بر جامعه، قضاوت و افتاء می شود و در سرتاسر روایت، هیچ عبارتی که صلاحیت تقیید این اطلاق را داشته باشد یافت نمی شود.

مقدمه پنجم: عبارت مجاری الامور و الاحکام علی ایدی العلماء اگر چه خبری است، اما در مقام انشاء و بیان تکلیف واقع شده است، به این معنا که امام (ع) مرجعیت امور مسلمین را به عهده فقیهان نهاده است. یعنی واجب است جریان امور جامعه بدست ایشان باشد. این امر عبارت اخری منصوبیت فقیهان به ولایت بر امت است.

در مقدمه اول مناقشه جدی وارد است علیرغم علو مضامین این خطبه شریفه، صناعت فقهی اقتضای اعتبار آن را نمی کند، چرا که متاسفانه مرسله است.

در مقدمه دوم جمعی از فقیهان از جمله میرزای نائینی و محقق اصفهانی و آیت الله شیخ مرتضی حائری یزدی مناقشه کرده، آنرا منحصر در ائمه (ع) دانسته اند.^{۱۰۸} بحث در شمول روایت نسبت به فقها مربوط به محور فقاهاست و از موضوع این مقاله بیرون است.

مقدمه چهارم با محور ولایت مرتبط است. جمعی از فقیهان از جمله نراقی، آقا نجفی، امام خمینی، آیت الله میلانی و آیت الله گلپایگانی با تمام دانستن اطلاق روایت، آن را از ادله ولایت فقیه دانسته اند.^{۱۰۹} جمعی دیگر از فقیهان از جمله مرحوم ایروانی در دلالت آن به ولایت فقیه خدشه کرده اند.^{۱۱۰} بحث از محور ولایت از موضوع این مقاله بیرون است.

اما مقدمه پنجم - محور انتصاب - اگر چه در مقام انشاء بودن عبارت مجاری الامور و الاحکام بید العلماء امری صحیح است و از آن وظیفه فقیهان به عهده داری وظیفه اداره جامعه نیز بدست می آید، اما این مقدمه برای اثبات نصب فقیهان به ولایت کافی نیست و اعم از مدعاست و تلازمی با نصب ندارد. از این عبارت حداکثر استحقاق فقیهان برای احراز مقام تدبیر جامعه بدست می آید، اما اینکه این تصدی به نصب است یا وکالت از سوی معصوم یا اذن از ایشان یا وراثت و وصایت از امام (ع) یا حتی با انتخاب از سوی مردم، روایت از این حیث مجمل است.

حاصل کدام: این روایت فارغ از ضعف سندی به نصب فقیهان دلالت ندارد.

روایت هشتم: الفقهاء حصون الاسلام

عن ابی الحسن موسی بن جعفر (ع): «اذا مات المؤمن... نلم فی الاسلام ثلمه لایسدها شی، لان المؤمنین الفقهاء حصون الاسلام کحصن سور المدینه لها»^{۱۱۱}
 تمسک به این حدیث برای اثبات نصب فقیهان به ولایت مبتنی بر تمامیت مقدمات ذیل است:

مقدمه اول: اگر چه راوی مباشر این حدیث علی بن ابی حمزه بطائنی است و مشهور بین علماء رجال و فقهاء تضعیف وی می باشد^{۱۱۲} با توجه به نکات ذیل سند حدیث معتبر محسوب می شود:

۱- راوی از وی ابن محبوب می باشد و حسن بن محبوب از جمله کسانی است که «اجمعت العصابه علی تصحیح ما یصح عنه»^{۱۱۳}

۲- علی بن ابی حمزه در سند کامل الزیارات و تفسیر علی بن ابراهیم قمی واقع شده و این نیز دلالت بر توثیق وی دارد.^{۱۱۴}

۳- شیخ طوسی در عده الاصول او را در زمره کسانی شمرده که طائفه به اخبارش عمل می کنند.^{۱۱۵}

۴- از ابن غضائری در ترجمه حسن فرزند علی بن ابی حمزه وارد شده که «ابوه اوثق منه»^{۱۱۶}

۵- بسیاری از اعظام اصحاب از جمله صفوان بن یحیی، و ابن ابی عمیر و غیر ایشان از اجلاء اصحاب از وی نقل حدیث می کنند.

۶- چه بسا این روایت را نیز در حال استقامتش نقل کرده باشد، چرا که وقف وی بعد از وفات امام کاظم (ع) حادث شده است.

مقدمه دوم: روایت ابن رثاب که همین مضمون را بدون نقل لفظ «الفقهاء» ذکر کرده،^{۱۱۷} روایت دیگری است و بر فرض وحدت روایت، مطلق حمل بر مقید می شود.

مقدمه سوم: از اطلاق عبارت «الفقهاء حصون الاسلام» استفاده می شود که فقها نه تنها حافظ شریعت و احکام اسلامند بلکه حافظ اجرای آنها نیز هستند، این مهم جز با بدست گرفتن زعامت سیاسی و ولایت تدبیری میسر نیست. هیچ قیدی بر این اطلاق در متن روایت یافت نمی شود.

مقدمه چهارم: اینکه فقها حصون اسلامند، دلالت التزامی به منصوب بودن ایشان به ولایت دارد. به عبارت دیگر حفظ اسلام در دو مرحله بیان احکام و اجرای دین جز با نصب فقیهان به ولایت تامین نمی شود.

مقدمه اول - سند روایت - مورد مناقشه جمعی از فقیهان واقع شده است.^{۱۱۸}

۱- با وجود تصریحات ابن فضال دائر بر کذاب و متهم بودن علی بن ابی حمزه بطائنی،^{۱۱۹} تمامی توثیقات یاد شده مبتلا به معارض شده از درجه اعتبار ساقط می شوند.

۲- نقل شیخ در عده الاصول با این نکته مخدوش میشود که در کلمات اصحاب موردی یافت نمی شود که به روایات منفرد وی عمل کرده باشند.^{۱۲۰}

۳- توثیق ابن غضائری نیز قابل مناقشه است، چرا که اولاً اثبات نشده که کتاب یاد شده از آن حسین بن عبیدالله غضائری یا پسرش باشد چرا که نجاشی در عداد کتب استادش چنین کتابی را ضبط نکرده است، با اینکه نجاشی به حال استادش آگاه تر است و رجال نجاشی برای ضبط چنین کتبی تدوین شده است. شیخ و دیگر اصحاب رجال نیز چنین کتابی را ضبط نکرده اند. ثانیاً در کتاب مزبور درباره حسن پسر علی ابن حمزه آمده است: «انه ضعف و ابوه اوثق منه». اوثق از ضعیف، موثق محسوب نمی شود.^{۱۲۱}

مقدمه دوم نیز ممنوع است زیرا اولاً بر فرض تعدد روایت، روایت ابن رثاب مقدم است زیرا تعلیل وارد در ذیل روایت بنا به نقل ابن حمزه موجب تقیید صدر به فرد نادر می شود زیرا مومن فقیه به نسبت مومن مطلق، قلیل محسوب می شود.^{۱۲۲} ثانیاً مقام، مقام حمل مطلق بر مقید نیست. بلکه جای تمسک به اصل عدم زیادت است و بنا بر آن رجحان در تمسک به روایت ابن رثاب است.^{۱۲۳}

بحث مقدمه سوم مربوط به محور ولایت است. جمعی از فقیهان از جمله نراقی، امام خمینی و آیت الله گلپایگانی دلالت این دو حدیث را به ولایت فقیهان ناتمام دانسته اند.^{۱۲۳}

جمعی دیگر از فقیهان ضمن انکار اطلاق روایت معتقدند از آن ولایت تدبیری فقیهان بدست نمی آید و تنها ناظر بر شان فقیهان در حفظ احکام شریعت از تحریف و تاویل و کتمان است.^{۱۲۴} به هر حال بحث از ولایت از موضوع این مقاله بیرون است.

اما مقدمه چهارم - محور انتصاب - از عبارت الفقهاء حصون الاسلام انتصاب فقیهان بدست نمی آید. هیچ دلیلی بر چنین استفاده ای از سوی قائلین به دلالت این حدیث به ولایت انتصابی فقیهان اقامه نشده است. بین حصون اسلام بودن و منصوب امام

بودن نیز تلازمی مشاهده نمی شود. منصوب بدون فقیهان بدیهی نیز نیست تا قائلین به انتصاب از اقامه دلیل بی نیاز باشند.

ماحصل کلام: این روایت بر فرض تمامیت سند و دلالت، از اثبات انتصاب فقیهان به ولایت عاجز است.

روایت نهم: العلماء حکام علی الناس

عن امیر المومنین (ع): العلماء حکام علی الناس.^{۱۲۵}

تمسک به این روایت برای اثبات نصب فقیهان به ولایت مبتنی پذیرش مقدمات ذیل است:

مقدمه اول: علو مضمون حدیث شریف، جابر ضعف سند بواسطه مرسله بودن آن است.

مقدمه دوم: مراد از علماء، علماء اسلام است و منظور از علماء اسلام، صرفاً فقیهان شیعه می باشد.

مقدمه سوم: مراد از اینکه علماء حکام بر مردمند، ولایت ایشان بر مردم می باشد. و این حکومت منحصر در افتاء و قضا نمی باشد.

مقدمه چهارم: عبارت العلماء حکام علی الناس اگر چه خبری است، اما در مقام انشاء، می باشد. مراد از انشاء وجوب تعیین و انتخاب فقها برای حکومت نمی باشد، بلکه مراد از انشاء نصب فقیهان به ولایت می باشد.

آیت الله گلپایگانی تمسک به این روایت را برای اثبات منصب ولایت فقیهان تمام دانسته اند.^{۱۲۶} با اینکه امام خمینی اکثر روایات گذشته را برای اثبات ولایت فقیه تمام دانسته اند، در سند این روایت خدشه کرده اند.^{۱۲۷}

بحث از مقدمه دوم مربوط به محور فقاهت و بحث از مقدمه سوم مربوط به محور ولایت می باشد. هر چند جمعی از فقیهان در دلالت این مرسله فراتر از افتاء و قضاوت به شدت مناقشه کرده اند.^{۱۲۸} بر فرض پذیرش مقدمات سه گانه، مشکل جدی در مقدمه چهارم است (محور انتصاب) مراد از این حدیث بر فرض صدور، انشاء نیست، اخبار

است. مراد از آن فضل علم و عالم است و اینکه علماء غالباً حاکم بر قلوب مردم می باشند و مردم در ادیان و مذاهب مختلف تابع عالمان خود می باشند. ملوک نیز از این قاعده مستثنی نیستند و از حکومت، پیش از حکومت معنوی و رهبری بر قلبها اراده نشده است.^{۱۲۹}

ثانیاً حتی اگر روایت را دال بر انشاء بدانیم، در مقابل نصب فقیهان به ولایت، وجوب تعیین و انتخاب فقیهان برای حکومت نیز مطرح می باشد، یعنی دلیل اعم از مدعی است و تلازمی نیز با نصب ندارد.

موید خبری بودن عبارت یاد شده روایتی با مضمون مشابه در کنز کراچکی است: قال الصادق (ع): الملوك حکام علی الناس و العلماء حکام علی الملوك.^{۱۳۰} ماحصل کلام: فارغ از ضعف جدی سندی و عدم اعتبار فقهی روایت، دلالتی بر انتصاب فقیهان ندارد.

روایت دهم: السلطان ولی من لا ولی له

عن النبی (ص): السلطان ولی من لا ولی له^{۱۳۱}

تمسک به این روایت برای اثبات ولایت انتصابی فقیهان مبتنی بر پذیرش مقدمات ذیل است:

مقدمه اول: شهرت این روایت بین فریقین و کثرت موارد استعمال آن در ابواب مختلف فقهی ما را از پرداختن به سند آن بی نیاز می کند.

مقدمه دوم: مراد از سلطان منحصر در معصوم (ع) نیست، بلکه سلطان عادل شرعی یعنی فقیه عادل را نیز شامل می شود.

مقدمه سوم: مراد از من لا ولی له همه افرادی است که دارای ولی خاصی نیستند، افرادی که برایشان ولی خاصی پیش بینی نشده است. بنابراین روایت، همه مردم مولی علیه سلطان - فقیه عادل - خواهند بود.

مقدمه چهارم: این جمله خبری در مقام انشاء می باشد. و این انشاء جز از نصب فقیهان عادل به ولایت بر مردم معنایی ندارد.

شیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر در بحث اولیاء نکاح^{۱۳۲} و شیخ انصاری در مکاسب در بحث اولیاء عقد^{۱۳۳} به این حدیث تمسک کرده اند. اما جمعی دیگر از فقیهان استناد به این حدیث برای اثبات ولایت انتصابی فقیهان را بشدت منع کرده اند.^{۱۳۴}

مقدمه اول سند حدیث - بشدت ممنوع است. اصل این عبارت منقول از کتب عامه - بویژه بیهقی - است و در مجموع از یک حدیث مرسل یا ضعیف تجاوز نمی کند و قابل استناد فقهی به عنوان روایت نیست.

بر فرض پذیرش مقدمه دوم، مقدمه سوم ممنوع است. مراد از حدیث، ولایت سلطانی بر اشخاص نیازمند به 'ولی' از قبیل غیب و قصر است. به عبارت دیگر ولایت در امور خاص و مخصوص اراده شده نه مسائل عمومی. اما مقدمه چهارم - محور انتصاب - اگرچه این عبارت دلالت بر انشاء دارد، اما اعم از نصب است و با دیگر طرق انشاء از قبیل وکالت از جانب معصوم (ع) یا وجوب تعیین و انتخاب فقیه عادل از سوی مردم نیز سازگار است. یعنی دلیل اعم از مدعاست و بین این دو تلازمی نیز به چشم نمی خورد.

لذا این روایت فارغ از ضعف جدی مستندی و عدم دلالت به ولایت در امور عامه، به انتصاب فقیهان دلالتی ندارد.

بررسی مجموعه ادله روایی انتصاب نشان میدهد که تنها مقبوله عمر بن حنظله و مشهوره ابی خدیجه به انتصاب فقیهان دلالت دارند. هر چند تمسک به آنها در بحث ولایت انتصابی فقیهان در گرو دلالت آنها به ولایت (فراتر از حوزه قضاوت و افتاء) می باشد. بقیه روایات عاجز از اثبات انتصاب فقیهان بودند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

ادامه دارد

^۱ برای آشنایی بیشتر با مباحثی که تا اینجا به اختصار مطرح شد، رجوع کنید به: محسن کدیور، نظریه های دولت در فقه شیعه، هفته نامه بهمن، تهران، دی ۷۳ - اردیبهشت ۱۳۷۵، و تتمه آن در کتاب یادنامه خاتمی (قم، ۱۳۷۶) صفحه ۵۸۶-۵۴۱. جلد اول نظریه های دولت در فقه شیعه در دست انتشار می باشد.

^۲ قرآن کریم، سوره نساء، آیه ۵۵.

^۳ فقه الاسلام کلینی، الاصول من الکافی، کتاب فضل العلم، ب ۱۳، ج ۵، ص ۱، ۴۶.

^۴ شیخ صدوق، علل الشرایع، ب ۱۸۲، ج ۹، ص ۱، ۹۵.

- ^۵ نهج البلاغه، نامه ۴۲، ص ۴۱۴ (تصحیح صبحی صالح)
- ^۶ میر فتح حسینی مرآئی، عناوین الاصول، طبع حجرى، ص ۳۵۸
- ^۷ ملا آقا دربندی، خزائن الاحکام، طبع حجرى، (فاقد شماره صفحه).
- ^۸ شیخ محمد حسن نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، کتاب الخمس، ج ۱۶، ص ۱۸۰ (تهران، طبع اخوندی)
- ^۹ به عنوان نمونه رجوع کنید به: امام خمینی، تحریر الوسیله، کتاب الصلوه، القول فی صلوه الاستیجار، ج ۱ ص ۲۲۸ کتاب الحج، القول فی النیابه، ج ۱ ص ۳۹۱ (قم، طبع اسماعیلیان)
- ^{۱۰} به عنوان نمونه نگاه کنید به جواهر الکلام ج ۱۵ ص ۴۲۱ و ج ۲۱ ص ۳۹۹، خزائن الاحکام، بحث ولایت الفقهاء (فاقد شماره صفحه).
- ^{۱۱} به عنوان نمونه نگاه کنید به شیخ انصاری، مکاسب، ج ۲ ص ۴۵ (طبع سه جلدی، بیروت) اول بحث ولایت الفقیه.
- ^{۱۲} قرآن کریم، سوره البقره، آیه ۳۰.
- ^{۱۳} شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۲۰.
- ^{۱۴} فقه الاسلام کلیتی، الاصول من الکافی، ج ۱ ص ۴۲.
- ^{۱۵} نهج البلاغه، خطبه ۳، ص ۴.
- ^{۱۶} امام خمینی، کتاب البیع ج ۲ ص ۴۸۳ و ۴۸۵، و نیز رجوع کنید به ولایت فقیه ص ۹۰ (تهران، ۱۳۷۳).
- ^{۱۷} رجوع کنید به امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۴۰ و ۴۱: "قیم ملت یا قیم صفار از لحاظ وظیفه و موقتیت هیچ فرقی ندارد".
- ^{۱۸} به عنوان نمونه رجوع کنید به علامه سید مرتضی عسکری، معالم المدرستین (تهران ۱۴۰۶ ق)، ج ۳ جلد ۱۱
- ^{۱۹} ر. ک. به امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۶۸.
- ^{۲۰} آیت الله شهید سید محمد باقر صدر، شهادة الانبیاء و خلافة الانسان، در مجموعه الا سلام یقود الحیاه، (بیروت ۱۳۹۹ ق) برای توضیح نظریه یاد شده رجوع کنید به مجلین کنونی، نظریه های دولت در فقه شیعه، قسمت دوازدهم، هفته نامه بهمن، شماره ۱۲، ۱۸ فروردین ۱۳۷۵.
- ^{۲۱} به عنوان نمونه ر. ک. به مرآئی، العناوین، ص ۳۵۸.
- ^{۲۲} مرآئی، العناوین، ص ۳۵۸.
- ^{۲۳} فقه الاسلام کلیتی، الاصول من الکافی، ج ۱ ص ۶۷ باب اختلاف الحدیث، ح ۱۰.
- ^{۲۴} اخوند خراسانی، کفایه الاصول، ص ۴۰۲ (قم، طبع آل البیت)، امام خمینی، الرسائل ص ۱۱۴، امام خمینی کتاب البیع، ج ۱ ص ۲۹ و ۲۲، امام خمینی، مکاسب المحرمه ج ۲ ص ۱۰۶.
- ^{۲۵} برای استخراج ویژگی های نصب عام از جمله نگاه کنید به امام خمینی، تحریر الوسیله، کتاب الامر با المعروف و النهی عن المنکر، ختام مساله (و ۲، ج ۱ ص ۴۸۲، امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲ ص ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۵، ۵۰۲ امام خمینی، ولایت فقیه، صفحه ۸۰ تا ۸۴، در زمینه اینکه "ولایت فقیهان" است نه "ولایت فقیه" نگاه کنید به کتاب البیع ج ۲ ص ۴۹۸ و بویژه در مساله مزاحمت فقیهی با فقیه دیگر صفحات ۵۱۴ تا ۵۲۰، از ادله ولایت،

ولایت فقیهان بر یکدیگر استفاده نمی شود، بلکه معقول نیست، فقیهی بر فقیه دیگر ولی و دیگری تولى عليه او باشد. ص ۵۱۷.

^{۲۶} ملا احمد نراقی، عوائد الایام، ص ۱۸۵-۱۸۹ (طبع حجری)

^{۲۷} الاصول من الکافی، کتاب فضل العلم، باب اختلاف الحدیث، ج ۱۰، ج ۱ ص ۶۷ الفروع من الکافی، کتاب القضاء، باب کراهیه الارتفاع الی قضاء الجور، ج ۵ ص ۷ ج ۲ ص ۳۱۲ روى الكلینی عن محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین، عن محمد بن عیسی، عن صفوان بن یحیی، عن داود بن الحصین، عن عمر بن حنظله. تهذیب الاحکام، ج ۶ ص ۲۱۸ و ۳۰۱ حدیث ۵۱۴ و ۸۴۵ سند اول: محمد بن یحیی عن محمد بن الحسن بن شمون، عن محمد بن عیسی. سند دوم: محمد بن علی بن محبوب عن محمد بن عیسی... وسائل الشیعه، ابواب صفات القاضی، ب ۱۱، ج ۱ ص ۱۸ ص ۹۸ (طبع ربانی)

^{۲۸} رجال النجاشی، تحقیق سید موسی شبیری زنجانی، شماره ۸۹۶، صفحه ۳۳۳: "جلیل فی اصحابنا، تقه، عین، کثیر الروایه."

^{۲۹} شیخ طوسی، اختیار معرفة الرجال (رجال الکشی)، تصحیح و تعلیق میرداماد، تحقیق سید مهدی رجایی، شماره ۱۰۲۳، ص ۸۱۷.

^{۳۰} شیخ طوسی، الفهرست، تصحیح سید محمد صادق آل بحر العلوم، شماره ۶۰۱ ص ۱۴۰ و ۱۴۱: "ضعیف استثناء ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه عن رجال نوادر الحکمه و قال: لا روى ما یختص بروایاته، وقیل انه ینذهب مذهب الغلاة." شیخ طوسی، رجال الطوسی، اصحاب الیهادی (ع) ص ۲۲۲، و فی من لم یرو عن الائمة (ع) ص ۵۱۱: "ضعیف." (طبع نجف)

^{۳۱} رجال الطوسی، اصحاب الکاظم (ع) ص ۳۳۹.

^{۳۲} رجال النجاشی، شماره ۳۲۱ ص ۱۵۹: "کوفی تقه"

^{۳۳} "وقع بهذا العنوان فی اسناد کثیر من الروایات تلغ سبعین مورداً معجم رجال الحدیث، ج ۱۳ ص ۲۹.

^{۳۴} عن علی بن حنظله قال: سمعت ابا عبدالله (ع) یقول: اعرفوا منازل الناس علی قدر روایاتهم عنا، الاصول من الکافی، کتاب فضل العلم، باب النوادر، ج ۱۳.

^{۳۵} الشهید الثانی، الدرایه فی علم مصطلح الحدیث، (طبع نجف) ص ۴۴: "ثمان عشرها: المقبول و هو ما تلقوه بالقبول و العمل با لمضمون من غیر التفات الی ضحته و علمها کحدیث عمر بن حنظله فی حال المتخاصمین. و انما وسموه بالقبول لان فی طریقته محمد بن عدی و داود بن الحصین و هما ضعیفان، و عمر بن حنظله لم ینص الاصحاب فیہ بجرح و لا تعدیل، لکن امره عندی سهل لاتی حققت توثیقه من محل آخر و ان كانوا قداهملوه و مع ماتری فی هذا الاسناد قد قبل الاصحاب متنه و عملوا بمضمونه بل جعلوه عمده التفقه و استنبطوا منه شرائطه کلها و سموه مقبولاً، و مثله فی تضاعیف احادیث الفقه کثیر."

^{۳۶} به عنوان نمونه رک به امام خمینی، کتاب البیع ج ۲ ص ۴۷۶: "والروایه من المقبولات التی دار علیها رحی القضاء، و عمل الاصحاب بها حتی انصفت بالمقبوله، فضعفها سناً بعمر بن حنظله مجبور مع ان الشواهد الکتبیه المذكوره فی محله لولم تدل علی و ثاقته فلا اقل من دلالتها علی حسنه، فلاشکال من جهة السند."

^{۳۷} معجم رجال الحدیث، شماره ۸۷۳۳ ج ۱۲، ص ۲۷، التنقیح فی شرح العمود الوثقی، الاجتهاد و التقليد، تقریر ابیات آیت الله خوئی، به قلم میرزا علی غروی تبریزی، ص ۱۲۳، ان الروایه ضعیفة السند بعمر بن حنظله، اذ لم

برد فی حقه توثیق و لامدح و ان سمیت روایتہ هذه بالمقبوله و كانها تما تلفته الاصحاب بالقبول و ان لم یثبت هذا ایضاً. و نیز رجوع کیند به صفحه ۳۲۸.

^{۲۸} مراغی، العناوین، ص ۳۵۸.

^{۲۹} رسائل المحقق الکرکی، المجموعه الاولى، تحقیق الشیخ محمد الحسون (قم، ۱۴۰۶ ق) ص ۱۴۲-۱۴۳؛ رساله فی صلوٰۃ الجمعة.

^{۳۰} نراقی، عوائد الایام، ص ۱۸۷.

^{۳۱} نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، ج ۲۱ ص ۳۹۵، ج ۴۰ ص ۱۷ و ۱۸ و ۱۹.

^{۳۲} شیخ انصاری، القضاء و الشهادة، ص ۳۸ و ۳۹ (قم ۱۴۱۵ ق):

ثم ان الظاهر من الروایات المتقدمه نفوذ حکم الفقیه فی جمیع خصوصیات الاحکام الشرعیه، و فی موضوعاتها الخاصه بالنسبه الی ترتب الاحکام علیها، لان المتبادر عرفاً من لفظ الحاكم هو المتسلط علی الاطلاق، فهو نظیر قول السلطان لاهل بلده: جعلت فلاناً حاکماً علیکم، حیث يفهم منه تسلطه علی الرعیة فی جمیع ماله دخل فی اوامر السلطان جزئياً او کلیاً.

^{۳۳} میرزای نائینی، منیة الطالب، تقریر اباحت توسط شیخ موسی نجفی خوانساری، ص ۳۳۷ (چاپ سنگی).

المکاسب و البیع، تقریر اباحت توسط شیخ محمد تقی املی، ج ۲ ص ۳۳۶.

^{۳۴} امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲ ص ۳۷۶ - ۳۸۲.

^{۳۵} آیت الله سید محمد رضا موسوی کلایکانی، الهدایه الی من له الولاية، تقریر اباحت به قلم میرزا احمد صابری

همدانی (قم، ۱۳۸۳ ق) ص ۲۷ - ۲۸.

^{۳۶} آیت الله سید عبدالاعلی سبزواری، مذهب الاحکام فی بیان الحلال و الحرام (طبع نجف) ج ۱۱ ص ۳۷۹ کتاب الزکاة.

^{۳۷} میرزای نائینی، المکاسب و البیع ص ۳۳۶؛ فالعمده فیما ینزل علی هذا القول هو مقبولة عمر بن حنظله... و با الجملة فروایة عمر بن حنظله احسن ما یتمسک به لاثبات الولاية العامة للفقیه، اما ما عنده فلا ینزل علی هذا المدعی بشی.

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

^{۳۸} به عنوان نمونه: میرفتاح حسینی مراغی، العناوین، ص ۳۵۶، مولی آقا دربندی، خزائن الاحکام (فاقد شماره

صفحه)؛ شیخ محمد حسن ممقانی، غایة الایمال، ص ۴۱۸، الخوندی، ملاح محمد کاظم خراسانی، حاشیه المکاسب ص

۹۴ (طبع حروفی)؛ شیخ محمد تقی نجفی، بحث فی ولاية الحاكم الفقیه، ص ۳۳۵ (در کتاب حکم نافذ آقا

نجفی)؛ آیت الله سید محسن حکیم، نهج الفقاهه، ص ۳۰۰؛ آیت الله سید ابوالقاسم خویی، مصباح الفقاهه ج ۵ ص

۳۵، التنقیح، فی الاجتهاد و التقليد، ص ۳۲۰ و ۳۲۸؛ آیت الله سید محمد هادی میلانی، محاضرات فی فقه الامامیه،

کتاب الخمس، ص ۲۷۵؛ آیت الله سید عبدالله شیرازی، کتاب القضاء ص ۳۴ - ۳۷؛ آیت الله سید احمد خوانساری،

جامع المدارک، ج ۳ ص ۹۹ - ۱۰۰؛ آیت الله شیخ مرتضی حائری، ابتغاء الفضیله ج ۲ (نسخی خطی عکسی شماره

۸۰۰ کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی) ص ۲۱۶ - ۲۱۹؛ آیت الله حسینعلی منتظری نجف آبادی، دراسات فی ولاية

الفقیه وفقه الدوله الاسلامیه، ج ۱ ص ۳۲۷ - ۳۳۴؛ آیت الله شیخ جواد تبریزی، ارشاد الطالب الی التعليق علی

المکاسب، ج ۳ ص ۳۱، آیت الله سید کاظم حسینی حائری، اساس الحکومه الاسلامیه، ص ۱۴۵ - ۱۴۷، آیت الله

شیخ ناصر مکارم شیرازی، انوار الفقاهه، کتاب البیع ج ۱، ص ۳۹۳ - ۵۰۰.

^{۳۹} این مهم را در رساله ای بنام "ولایت" به تفصیل مورد تحلیل انتقادی قرار داده عدم دلالت مقبوله و مشهوره را به فراتر از قضاوت و افتاء اثبات نموده ام. (قم، ۱۳۷۴) امیدوارم به زودی توفیق نشر آن نصیب شود.

^{۴۰} تهذیب الاحکام، کتاب القضاء، باب من الزيادات فی القضايا و الاحکام، ج ۵۳، ج ۶ ص ۳۰۳ روی الشیخ باسناده عن محمد بن علی بن محبوب عن احمد بن محمد بن محمد بن الحسن بن سعید بن ابی الجهم، عن ابی خدیجه، عنه: وسائل الشیعه، ابواب صفات القاضی، ب ۱۱، ج ۶ ص ۲۷ ص ۱۳۹ (قم، ۱۴۱۲، طبع آل البیت); تهذیب الاحکام، ج ۶ ص ۲۱۹ ج ۵۱۶ با سناده عن الحسن بن محمد.

من لا یحضره الفقیه، ج ۲ ص ۲، ج ۱: محمد بن علی بن الحسن باسناده عن احمد بن عائد. عن ابی خدیجه القزوع من الکافی، ج ۷ ص ۴۱۲ ج ۴: عن الحسن بن محمد، عن علی بن محمد، عن احمد بن عائد. عن ابی خدیجه درسه منبع اخیر بجای "قد عرف حلالنا و حرامنا" یعلم شیئنا من قضايا نا وارد شده است. شیخ حر عاملی این حدیث را بر اساس سه منبع اخیر در باب اول ابواب صفات قاضی، ج ۵ نقل کرده است. وسایل الشیعه ج ۲۷ ص ۱۳.

^{۴۱} شیخ طوسی، الفهرست، شماره ۳۲۷، ص ۷۹: ضعیف. در رجال طوسی در عداد اصحاب صادق (ع) ص ۲۰۹ بدون توثیق و تضعیف ذکر شده است.

^{۴۲} رجال العمامة الخلی، ف ۱۷، ب ۵ ص ۳۲۷: قال الشیخ الطوسی ره انه ضعیف و قال فی موضع آخر انه ثقہ. رجال النجاشی، شماره ۵۰۱ ص ۱۸۸: ثقہ ثقہ.

^{۴۳} شیخ طوسی، اختیار معرفه الرجال (رجال الکشی)، تصحیح و تعلیق میرداماد، و شماره ۴۶۱ ج ۲ ص ۶۴۱. ^{۴۴} قال النجاشی فی سالم بن ابی سلمه الکندی السجستانی حدیثه لیس بالنقی و ان کنا لاتعرف منه الاخیرا; و ضعفه ابن الغضائری ایضاً. راجع معجم رجال الحدیث ج ۱۸. علامه حلی، مختلف الشیعه.

^{۴۵} شهید ثانی، مسالک الاحکام فی شرح شرایع الاسلام. معجم رجال الحدیث، ج ۸ ص ۲۶.

^{۴۶} میرزای نائینی، منیه الطالب، ص ۳۲۶. ^{۴۷} از جمله رجوع کنید به امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲ ص ۲۷۹-۲۸۰.

^{۴۸} شیخ صدوق، کمال الدین، ب ۲۵، ج ۳ ص ۲، ج ۲ ص ۴۸۲: حدثنا محمد بن محمد بن عصام الکلینی قال حدثنا محمد بن یعقوب الکلینی عن اسحاق بن یعقوب قال: سألت محمد بن عثمان العمیری ان یوصل لی کتاباً قد سألت فیہ عن مسائل اشکلت علی، فورد التوقيع بخط مولانا صاحب الزمان (عج)... فی الغیبة لشیخ الطوسی (صفحه ۱۷۶): اخیر نی جماعه عن جعفر بن محمد بن قولویه و ابی غالب الزراری و غیرهما عن محمد بن یعقوب الکلینی عن اسحاق بن یعقوب.

و فی الاحتجاج عن محمد بن یعقوب الکلینی عن اسحاق بن یعقوب، ص ۴۶۹. وسایل الشیعه، ابواب صفات القاضی، ب ۱۱ ج ۹ ص ۲۷ ص ۱۴۰.

^{۴۹} حاج آقا رضا همدانی، مصباح الفقیه، ج ۱۴ (کتاب الخمس) قم ۱۴۱۶ ق، ص ۲۸۹: "ولکن الذی ینظر بالتدبر فی التوقيع العمروی عن امام العصر (عج) الذی هو عمده دلیل النصب انما هو اقامة الفقیه المتفکک بروایاتهم مقامه با رجاع عوام الشیعه الیه فی کل ما یکون الامام مرجعاً فیہ کی لایقی شیعتہ متحیرین فی ازمنه الغیبه".

^{۳۳} آیت الله سید کاظم حسینی حائری، ولایة الامر فی عصر الغیبه، (قم، ۱۳۱۲ق) ص ۱۲۴-۱۲۵.

^{۳۴} پیشین، ص ۱۲۲-۱۲۴.

^{۳۵} آیت الله شیخ محمد تقی تستری، قاموس الرجال، ج ۱ ص ۷۸۶ (قم، ۱۳۱۹ق) شماره ۷۲۵:

و هو اخو الكلینی، و فی خبر الا کمال: و السلام علیک یا اسحاق بن یعقوب الكلینی.

^{۳۶} روی اسحاق بن یعقوب عن بذل مولى ابي (ع) قال: رأیت من راس ابي محمد (ع) نوراً ساطعاً الى السماء و هو

نائم. مختار الخرائج ص ۲۱۵، كشف الغمّة ج ۲ ص ۳۰۷، عنهما بحار الانوار ج ۵۰ ص ۲۲۲ (طبع ايران).

^{۳۷} شیخ صدوق، اكمال الدين، باب ۴۵، ج ۶ ص ۴۸۶.

^{۳۸} اینکه علامه تستری قدس سره ادعا کرده اند در خبر اكمال الدين آمده است: السلام علیک یا اسحاق بن

یعقوب الكلینی (قاموس الرجال، ج ۱ ص ۷۸۶) صحیح نیست زیرا اولاً در اكمال الدين مطبوع (تصحیح علی اکبر

غفاری، قم ۱۳۰۵ق) صفحه ۴۸۵ این عبارت آمده است: و السلام علیک یا اسحاق بن یعقوب و علی من اتبع

الهدی و در آن از کلینی خبری نیست.

ثانیاً ضمناً بر فرض وجود کلینی در متن اكمال تنها همشهری بودن این دو اثبات می شود نه برادریشان.

ثالثاً: برادری با کلینی وثاقت نمی آورد. مشخص است که چون راوی حدیث خود اسحاق بن یعقوب است نمی

توان از سلام امام وجه توثیقی برای اسحاق بن یعقوب دست و پا کرد.

^{۳۹} آیت الله شیخ جواد تبریزی، ارشاد الطالب الی المكاسب، ج ۲ ص ۳۰.

^{۴۰} آیت الله سید احمد خوانساری، جامع المدارک فی شرح المختصر النافع، ج ۳ ص ۱۰۰، و التوقيع لم یعلم المراد

من الحوادث المذكورة فیها لان الظاهر ان اللام فی العهد و ما ذکر من المقربات لا یوجب سکون النفس کما

لا یخفی بل یستبعد من جهة ان مقتضى الاستظهار المذكور ثبوت الولاية لكل من یروی و یصدق علیه الراوی، و

هل یمكن ثبوت هذا المنصب الخطیر له مضافاً الی ان الراوی یصدق علی المطالع علی کتب الحدیث والا لصدق

علی کل من طالع کتب الحدیث انه راو للحدیث.

^{۴۱} نراقی، عوائد الایام، ص ۱۸۶.

^{۴۲} شیخ محمد حسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۱۵ (ص ۳۲۲ و ج ۲۱ ص ۳۶۵)

^{۴۳} شیخ انصاری، القضاء و الشهادات، ص ۴۹:

و اما التوقيع الرفیع، فصدرة و ان کان مختصاً بالاحکام الشرعیة الكلیة، من حیث تعلق حکم الرجوع الی روافد

الحدیث فذل علی کون الرجوع الیه فیما لروایه الحدیث مدخل فیہ، الا ان قوله (عج) فی التعلیل: "انهم حجی

علیکم" یندل علی وجوب العمل بجمیع ما یلزمون و یحکمون... و ان شئت تقریب الاستدلال بالتوقيع و بالمقبولة

بوجه لوضوح، فنقول: لانزاع فی نفوذ حکم الحاکم فی الموضوعات الخاصة اذا كانت محلاً للتخاصم فحینئذ ان

تعلیل الامام (ع) وجوب الرضى بحکومتہ فی الخصومات بجملة حاکماً علی الاطلاق و جهة کذلک یندل علی ان

حکمه فی الخصومات و الوقایع من فروع حکومتہ المطلقه و حجیته العامة، فلا یختص بصوره التخاصم و کذلک

الکلام فی المشهوره اذا حملنا القاضی فیها علی المعنى اللغوی المرادف للفظ الحاکم و سبجی تمام الکلام فی

مدلول هذه الروایات و فی کیفیه نصب الفقهاء، و انه هل هو من قبیل الاذن و الاستنباه، لو انه یشبه انشاء الحکم

الشرعی - مثل الحکم بوجوب العمل بقول البینه و باخيار ذی الید.

^{۴۴} همدانی، مصباح الفقیه، ج ۱۴، کتاب الخمس، ص ۲۸۹.

^{۴۵} معقانی، غایه المقال، ص ۴۱۶ و ۴۱۸.

- ^{۶۶} میلانی، محاضرات فی الفقه الامامیه، کتاب الخمس، ص ۲۷۵-۲۷۷.
- ^{۶۷} سید عبدالله شیرازی، کتاب القضاء ص ۲۷-۴۱.
- ^{۶۸} امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲ ص ۴۷۳-۴۷۶.
- ^{۶۹} سبزواری، مذهب الاحکام، ج ۱۱ ص ۳۷۹.
- ^{۷۰} گلپایگانی، الهدایه الی من له الولایه، ص ۳۷.
- ^{۷۱} آیت الله سید کاظم حسینی حائری، اساس الحکومه الاسلامیه، ص ۱۴۷ و ولایه الامر فی عصر الغیبه ص ۱۲۲-۱۲۸. کتاب اخیر حاوی یکی از مسبوط ترین مباحث درباره توفیق می باشد و نیز رجوع کنید به:
- آیت الله لطف الله صا فی گلپایگانی، ضروره الحکومه الاسلامیه، ص ۱۰ و ۱۱.
- آیت الله ناصر مکارم شیرازی، انوار الفقاهه، کتاب البیع، ج ۱ ص ۵۰۰-۵۰۳.
- ^{۸۲} به عنوان نمونه رجوع کنید به:
- آخوند ملا محمد کاظم خراسانی، حاشیه المکاسب ص ۹۴ (طبع حروفی)،
- شیخ علی ایروانی، حاشیه المکاسب، ص ۱۵۵-۱۵۶. (طبع حجری)
- میرزای نائینی، منیه الطالب، تقریر ابیات توسط شیخ موسی نجفی خوانساری، ص ۳۲۶ (طبع حجری).
- میرزای نائینی، المکاسب و البیع، تقریر ابیات توسط شیخ محمد تقی آملی، ص ۳۳۷.
- شیخ محمد حسین غروی اصفهانی (کمپانی)، حاشیه المکاسب، ج ۱ ص ۲۱۴.
- آقا ضیاء الدین عراقی، شرح تبصره المتعلمین، ج ۵ ص ۴۱.
- آیت الله سید محسن حکیم، نهج الفقاهه، ص ۳۰۱.
- آیت الله سید احمد خوانساری، جامع المدارک فی شرح المختصر النافع، ج ۳ ص ۹۹-۱۰۰.
- آیت الله شیخ مرتضی حائری، انباء الفضلیه، ج ۲ (نسخه خطی عکسی کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی) ص ۳۲۵.
- آیت الله سید ابوالقاسم خویی، مصباح الفقاهه، تقریر ابیات توسط محمد علی توحیدی، ج ۵ ص ۲۵-۴۶.
- آیت الله منتظری، در اسات فی ولایه القیبه و فقه الدوله الاسلامیه، ج ۱ ص ۴۷۸-۴۸۲.
- آیت الله شیخ جواد تبریزی، ارشاد الطالب الی المکاسب، ج ۳ ص ۳۰.
- ^{۸۳} آیت الله شهید سید محمد باقر صدر، مجموعه الاسلام بقسود الحیاء، لمحہ تمهیدیه عن دستور الجمهوریه الاسلامیه ص ۱۹-۳۴ و خلافة الانسان و شهاده الانبیاء ص ۵۱؛ آیت الله سید کاظم حسینی حائری در ولایه الامر فی عصر الغیبه ص ۱۲۵-۱۴۲ به تفصیل به نقد نظریه شهید صدر پرداخته است.
- ^{۸۴} این بحث یکی از مهمترین مباحث ولایت فقیه است، نگارنده در مقاله "فقاہت" به تفصیل به تحلیل انتقادی این نکته پرداخته است امیدوارم به زودی توفیق انتشار آن را بیابم.
- ^{۸۵} صافی گلپایگانی، ضروره الحکومه الاسلامیه، ص ۱۰-۱۱.
- ^{۸۶} الاصول من الکافی، کتاب فضل العلم، باب ثواب العالم و المتعلم، خ ۱ ج ۱ ص ۳۴؛ عن محمد بن الحسن و علی بن محمد، عن سهل بن زیاد، و محمد بن یحیی، عن احمد بن محمد، جمیعاً عن جعفر بن محمد الاشعری عن عبدالله بن میمون القلاح و علی بن ابراهیم عن ابیه عن حماد بن عیسی عن القلاح عن ابی عبدالله (ع) ... و ج

- ۱ ص ۳۲: عن محمد بن یحیی عن احمد بن محمد بن عیسی عن محمد بن خالد عن ابی البختری عن ابی عبدالله (ع) و رواه فی البحار (ج ۱ ص ۱۶۴، ج ۲) عن امالی الصدوق و بصائر الدرجات و ثواب الاعمال.
- ۸۷ بحار الانوار ج ۲ ص ۲۲ کتاب العلم، باب ۸، ج ۶۷ عن العوالی و مثله فی فقه الرضا ص ۳۲۸ و جامع الاخیار علی نقل النراقی فی عوائده ص ۱۸۶.
- ۸۸ ملا آقادر بندی، خزائن الاحکام، بدون شماره صفحه، بحث ولایت فقهاء.
- سید محمد آل بحر العلوم، بلغة الفقیه، ج ۲ ص ۲۲۵-۲۲۶.
- شیخ محمد حسین غروی اصفهانی (کمیانی) حاشیه المکاسب، ج ۱ ص ۲۱۲.
- آیت الله میلانی، محاضرات فی فقه الامامیه، کتاب الخمس، ص ۲۷۰.
- آیت الله سید عبدالله شیرازی، کتاب القضاء، ص ۲۲-۲۳.
- آیت الله شیخ مرتضی حائری یزدی، ابتغاء الفضیله، ج ۲ (نسخه خطی عکسی، کتابخانه آیت الله مرعشی) ص ۲۲۶.
- ۸۹ نراقی، عوائد الایام، ص ۱۸۶.
- امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲ ص ۲۸۲-۲۸۴.
- آیت الله گلپایگانی، الهدایه الی من له الولاية، تقریر اباحت بقلم صابری، ص ۳۲.
- و نیز رجوع کنید به مرافعی، العناوین ص ۲۵۲.
- شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء، الفردوس الاعلی ص ۵۴.
- ۹۰ به عنوان نمونه مراجعه کنید به:
- شیخ محمد تقی نجفی، بحث فی ولایه الحاکم الفقیه، (در کتاب کلمه نافذ آقا نجفی، موسی نجفی) ص ۲۳۳-۲۳۴.
- آقا نجفی مفصل ترین مباحث را در تحلیل مفاد این حدیث به رشته تحریر آورده است.
- میرزای نائینی، المکاسب و البیع، تقریر اباحت به قلم شیخ محمد تقی املی، ص ۳۲۶.
- آقا ضیاء عراقی، شرح تبصره المتعلمین، ج ۵ ص ۴۱.
- شیخ علی ایروانی، حاشیه المکاسب، ص ۱۵۶.
- آیت الله سید احمد خوانساری، جامع المنازک، ج ۳ ص ۹۸.
- آیت الله سید ابوالقاسم خویی، مصباح الفقاهه، تقریر اباحت به قلم محمد علی توحیدی، ج ۵ ص ۲۲-۲۳.
- آیت الله منتظری، دراسات فی ولایه الفقیه و فقه الدوله الاسلامیه، ج ۱ ص ۲۷۰-۲۷۶.
- آیت الله شیخ جواد تبریزی، ارشاد الطالب ج ۳ ص ۳۳.
- آیت الله سید کاظم حسینی حائری، اساس الحکومه الاسلامیه ص ۱۴۴.
- آیت الله مکارم شیرازی، انوار الفقاهه، کتاب البیع، ج ۵ ص ۵۰۷.
- ۹۱ از جمله رجوع کنید به: آخوند خراسانی، حاشیه المکاسب، صفحه ۹۴؛ میرزای نائینی، المکاسب و البیع تقریر اباحت به قلم شیخ محمد تقی املی، ج ۲ ص ۳۲۶؛ آیت الله منتظری، دراسات فی ولایه الفقیه و فقه الدوله الاسلامیه ج ۱ ص ۴۷۰.

- از جمله رجوع کنید به: آخوند خراسانی، حاشیه المکاسب، صفحه ۹۴؛ میرزای نائینی، المکاسب و البیع تقریر اباحت به قلم شیخ محمد تقی املی، ج ۲ ص ۳۳۶؛ آیت الله منتظری، دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدوله الاسلامیه ج ۱ ص ۴۷۰. ^{۹۲} آیت الله منتظری، پیشین.
- ^{۹۳} آیت الله سید ابوالقاسم خویی، مصباح الفقاهه، تقریر اباحت توسط محمد علی توحیدی، ج ۵ ص ۳۳.
- ^{۹۴} شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، باب النوادر، ج ۵۹۱۹، ص ۴ ص ۴۲۰.
- معنی الاخبار ج ۲ ص ۲۷۴، ب ۴۲۲، (باب معنی قول النبی اللهم ارحم خلفائی ثلاثا) امالی صدوق، مجلس ۳۴، ج ۴ ص ۱۰۹؛
- عیون اخبار الرضا، ب ۳۱، ج ۹۴، ص ۲ ص ۲۷؛
- وسایل الشیعه، باب صفات القاضی، باب ۸، ج ۵۰، ۵۲، ب ۱۱، ج ۷.
- ^{۹۵} امالی صدوق، مجلس ۳۴، ج ۴ ص ۱۰۹؛
- عیون اخبار الرضا، ب ۳۱، ج ۹۴، ص ۲ ص ۲۷.
- ^{۹۶} آیت الله شیخ مرتضی حائری یزدی، ابتغاء الفضیله، ج ۲ (نسخه خطی عکسی کتابخانه آیت الله مرعشی) ص ۲۱۹؛ آیت الله شیخ جواد تبریزی، ارشاد الطالب، ج ۳، ص ۲۶-۲۷؛ آیت الله سید کاظم حسینی حائری، اساس الحکومه الاسلامیه ص ۱۳۳.
- ^{۹۷} سند العیون هو استاد اصباح الوضوء و سند معانی الاخبار فیہ عیسی بن عبدالله العلوی عن ابیه مع انه لم یعلم ان یعقوبی هو داود بن علی الهاشمی. (تبریزی، ارشاد الطالب، ۲/۲۷۳)
- ^{۹۸} مستدرک الوسائل، ابواب صفات القاضی، ب ۸، ج ۱۰، و ۱۱ عن صحیفه الرضا و عن القطب الراوندی فی کتاب لب الالباب و فی البحار ج ۲ ص ۲۵ عن منیة المرید ص ۱۲
- و فی کنز العمال ج ۱۰ ص ۲۲۹، ج ۲۹۲۰۹.
- ^{۹۹} آیت الله شیخ مرتضی حائری یزدی، ابتغاء الفضیله، ج ۲ ص ۲۱۹ (نسخه خطی عکسی، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی) مرجوم آیت الله میلانی در مقدمه سوم مناقشه کرده است. مجامرات فی فقه الامامیه، کتاب الخمس ص ۲۷۰.
- ^{۱۰۰} نراقی، عوائد الایام، ص ۱۸۶، رجال جامع علوم انسانی
- مراغی، العناوین، ص ۳۵۵.
- شیخ محمد حسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۲۱ ص ۳۹۵، المراد من الخلیفه عموم الولایه عرفا، امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲ ص ۳۶۷-۳۷۰.
- آیت الله گلپایگانی، الهدایه الی من له الولایه ص ۳۴.
- ^{۱۰۱} به عنوان نمونه رجوع کنید به:
- سید محمد آل بحر العلوم، بلغة الفقیه، ج ۳ ص ۲۲۸.
- آخوند ملا محمد کاظم خراسانی، حاشیه المکاسب، ص ۹۴.
- میرزای نائینی، المکاسب و البیع، ج ۲ ص ۳۳۵.
- آقا ضیاء عراقی، شرح تبصرة المتعلمین، ج ۵ ص ۴۱.

- آیت الله میلانی، محاضرات فی فقه الامامیه، کتاب الخمس، ص ۲۷۰.
- آیت الله خویی، مصباح الفقاهه تقریر مباحث توسط محمد علی توحیدی، ج ۵ ص ۴۴.
- آیت الله منتظری، دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدوله الاسلامیه، ج ۱ ص ۲۶۶-۲۶۱.
- آیت الله شیخ جواد تبریزی، ارشاد الطالب الی المکاسب، ج ۲ ص ۲۶-۲۷.
- آیت الله سید کاظم حسینی حائری، اساس الحکومه الاسلامیه، ص ۱۴۳.
- ^{۱۰۲} کلینی، الکافی، کتاب فضل العلم، باب المستاکل بعلمه ج ۵ ج ۱ ص ۲۶.
- عن علی بن ابراهیم عن ابیه، عن النوفلی، عن السکونی، عن ابی عبدالله (ع)
- ^{۱۰۳} نراقی، عوائد الایام، ص ۱۸۶.
- مراغی، العناوین ص ۳۵۵؛
- شیخ محمد تقی نجفی، بحث فی ولایة الحاکم الفقیه ص ۲۴۴؛
- امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲ ص ۳۷۲.
- آیت الله گلپایگانی، الهدایه الی من له الولایه، ص ۲۵.
- ^{۱۰۴} سید محمد آل بحر العلوم، بلغة الفقیه، ج ۳ ص ۲۲۷؛
- میرزای نائینی، المکاسب و البیع، ج ۲ ص ۲۲۵.
- آیت الله میلانی، محاضرات فی فقه الامامیه، کتاب الخمس، ص ۲۷۲؛
- آیت الله سید عبدالله شیرازی، کتاب القضاء، ص ۳۲.
- آیت الله سید احمد خوانساری، جامع المدارک، ج ۳ ص ۹۹.
- آیت الله شیخ مرتضی حائری یزدی، ابتغاء الفضیله، ج ۲ ص ۲۲۸؛
- آیت الله منتظری، دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدوله الاسلامیه، ج ۱ ص ۲۷۷-۲۷۵.
- آیت الله سید کاظم حسینی حائری، اساس الحکومه الاسلامیه، ص ۱۴۵.
- آیت الله مکارم شیرازی، انوار الفقاهه، کتاب البیع، ج ۱ ص ۵۰۵ وی سند حدیث را نیز نا تمام می داند.
- ^{۱۰۵} میرزای نائینی، المکاسب و البیع، ج ۲ ص ۲۲۵ اشائی و مطالعات فقهی
- آیت الله منتظری، دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدوله الاسلامیه، ج ۱ ص ۲۷۷.
- میرزای نائینی، المکاسب و البیع، ج ۲ ص ۲۲۵.
- آیت الله منتظری، دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدوله الاسلامیه، ج ۱ ص ۲۷۷.
- ^{۱۰۶} آیت الله شیخ جواد تبریزی، ارشاد الطالب، ج ۲ ص ۲۶.
- ^{۱۰۷} تحف العقول، تصحیح علی اکبر غفاری، ص ۲۲۷.
- الوافی، باب الحث علی الامر بالمعروف، ذکر قطعان من الروایه فی نهج البلاغه خطبه ۱۰۶ و ۱۳۱ ص ۱۵۴ و ۱۸۹ (صبحی صالح)
- ^{۱۰۸} میرزای نائینی، منیة الطالب، ج ۱ ص ۲۲۶؛
- شیخ محمد حسین غروی اصفهانی (کمپانی)، حاشیه المکاسب، ج ۱ ص ۲۱۴.
- شیخ مرتضی حائری یزدی، ابتغاء الفضیله، ج ۲ ص ۲۲۰.
- ^{۱۰۹} نراقی، عوائد الایام، ص ۱۸۷؛

- شیخ محمد تقی نجفی، رساله فی ولایه الحاکم الفقیه ص ۲۲۵؛
- آیت الله میلانی، محاضرات فی فقه الامامیه، کتاب الخمس، ص ۲۷۳؛
- امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲ ص ۲۸۶-۲۸۸؛
- آیت الله سید محمد رضا گلپایگانی، الهدایه الی من له الولایه، ص ۳۳.
- ^{۱۱۰} به عنوان نمونه نگاه کنید به:
- آخوند خراسانی حاشیه المکاسب، ص ۹۴؛
- شیخ علی ایروانی، حاشیه المکاسب، ص ۱۵۷؛
- آیت الله سید محسن حکیم، نهج الفقاهه، ص ۳۰۰؛
- آیت الله سید احمد خوانساری، جامع المدارک، ج ۳ ص ۹۹؛
- آیت الله سید عبدالله شیرازی، کتاب القضاء ص ۳۲-۳۳؛
- آیت الله منتظری، دراسات فی ولایه الفقیه و فقه الدوله الاسلامیه، ج ۱ ص ۴۸۵-۴۸۶؛
- آیت الله شیخ جواد تبریزی، ارشاد الطالب، ج ۲ ص ۳۳.
- ^{۱۱۱} کلینی، الکافی، کتاب فضل العلم، باب فقد العلماء، ج ۳، ص ۱ ص ۲۸؛
- عن محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن ابن محبوب عن علی بن ابی حمزه قال...
- ^{۱۱۲} معجم رجال الحدیث: شماره ۷۸۲۲، ج ۱۱ ص ۲۱۴-۲۱۷.
- ^{۱۱۳} رجال الکشی، ص ۲۰۶ و ص ۳۲۲.
- ^{۱۱۴} کامل الزیارات، ب ۱۴ فی فضل القرات و شربه و الفصل فیہ ج ۱۲ (روی عن ابی بصیر و روی عنه ابنه الحسن)؛ تفسیر القمی، سوره طه، آیه ۱ (روی عن ابی بصیر و روی عنه القاسم بن محمد).
- ^{۱۱۵} شیخ ملوس، شدة الاصول ج ۱، تحقیق محمد مهدی نجف، (قم، ۱۴۰۳) ص ۳۸۱؛ و لاجل ذلك عملت الطائفة باخباره.
- ^{۱۱۶} معجم رجال الحدیث ج ۵ ص ۱۴.
- ^{۱۱۷} شیخ مرتضی حائری یزدی، ابتغاء الفضیلة، ج ۲ ص ۲۲۹.
- ^{۱۱۸} شیخ مرتضی حائری یزدی، ابتغاء الفضیلة، ج ۲ ص ۲۲۹-۲۳۰.
- شیخ جواد تبریزی، ارشاد الطالب، ج ۲ ص ۲۸-۲۹؛
- شیخ ناصر مکارم شیرازی، انوار الفقاهه، کتاب البیع ج ۱ ص ۶-۷؛
- ^{۱۱۹} قال ابن الغضائری: علی بن ابی حمزه لعنه الله اصل الوقف و اتد الخلق عدلوه للولی من بعد ابی ابراهیم (ع).
- عجم رجال الحدیث ۱۱ ص ۲۱۵.
- ^{۱۲۰} تبریزی، ارشاد الطالب ج ۲ ص ۲۹.
- ^{۱۲۱} پیشین.
- ^{۱۲۲} شیخ مرتضی حائری، ابتغاء الفضیلة، ج ۲ ص ۲۲۹.
- ^{۱۲۳} نراقی، عوائد الایام، ص ۱۸۶.
- امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۲۷۰-۲۷۲؛
- آیت الله گلپایگانی، الهدایه الی من له الولایه، ص ۳۴.
- ^{۱۲۴} به عنوان نمونه رجوع کنید به:

سید محمد آل بحر العلوم، بلغه الفقیه ج ۳ ص ۲۲۸.
 شیخ مرتضی حائری یزدی، ابتغاء الفضیله، ج ۲ ص ۲۲۹-۲۳۰.
 شیخ حسینعلی منتظری نجف آبادی، دراسات فی ولایه الفقیه و فقه الدوله الاسلامیه ج ۱ ص ۳۷۱-۳۷۲.
 شیخ جواد تبریزی، ارشاد الطالب، ج ۳ ص ۲۸-۲۹.
 شیخ ناصر مکارم شیرازی، اندر انوار الفقاهه، کتاب البیع، ج ۱ ص ۵۰۶.
 به عنوان نمونه رجوع کنید به :

سید محمد آل بحر العلوم، بلغه الفقیه ج ۳ ص ۲۲۸.
 شیخ مرتضی حائری یزدی، ابتغاء الفضیله، ج ۲ ص ۲۲۹-۲۳۰.
 شیخ حسینعلی منتظری نجف آبادی، دراسات فی ولایه الفقیه و فقه الدوله الاسلامیه ج ۱ ص ۳۷۱-۳۷۲.
 شیخ جواد تبریزی، ارشاد الطالب، ج ۳ ص ۲۸-۲۹.
 شیخ ناصر مکارم شیرازی، اندر انوار الفقاهه، کتاب البیع، ج ۱ ص ۵۰۶.
 ۱۲۶ غرر الحکم و درر الکلم ج ۵۰۶، ج ۱ ص ۱۲۷ تصحیح ارموی، چاپ دانشگاه تهران.
 ۱۲۷ سید محمد رضا موسوی گلپایگانی، الهدایه الی من له الولایه، ص ۳۶.
 ۱۲۸ امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲ ص ۲۸۶.

به عنوان نمونه، رجوع کنید به:

مراغی، العناوین ص ۲۵۵.

سید محمد آل بحر العلوم، بلغه الفقیه، ج ۳ ص ۲۳۰.
 شیخ محمد تقی نجفی، رساله ولایه الحاکم الفقیه ص ۲۲۵.
 ۱۲۹ آیت الله منتظری، دراسات فی ولایه الفقیه و فقه الدوله الاسلامیه، ج ۱ ص ۳۰۹-۳۱۱ و ۳۸۲-۳۸۴.
 ۱۳۰ بحار الانوار، کتاب العلم ب ۱ ح ۹۲، عن کنز الکرامی.
 آیت الله شیخ مرتضی حائری یزدی این روایت را مورد بحث قرار داده و دلالت آن را به ولایت فقیه مورد مناقشه قرار داده است. ابتغاء الفضیله، ج ۲ ص ۲۳۰.

سنن البیهقی، ج ۷ ص ۱۰۵

۱۳۱ قال فی الجواهر فی مبحث اولیاء النکاح فی تقی کلام المشهور انه لیس للحاکم ولایه فی النکاح بالاصل، ان الاصل مقطوع بعموم ولایه الحاکم من نحو قوله (من) السلطان ولی من لاولی له. (جواهر الکلام ج ۲۲ ص ۱۸۸)
 ۱۳۲ شیخ انصاری، مکاسب، انتهاء بحث ولایه الفقیه، ج ۲، ص ۵۰-۵۱ (طبع بیروت)
 ۱۳۳ (به عنوان نمونه نگاه کنید به:

شیخ علی ایروانی حاشیه مکاسب، ص ۱۵۷

میرزای نایینی، منیه الطالب، ج ۱، ص ۳۲۷

سید محسن حکیم، نهج الفقاهه، ص ۳۰۳

سید احمد خوانساری، جامع المدارک، ج ۲، ص ۱۰۰

شیخ مرتضی حائری یزدی، ابتغاء الفضیله، ج ۲، ص ۲۳۱ (نسخه خطی عکسی)

شیخ ناصر مکارم شیرازی، انوار الفقاهه، کتاب البیع، ج ۱، ص ۵۰۹-۵۱۱